

تحقیقی جدید درباره مسأله‌ی

خمس

تألیف:

علاء عباس الموسوی

ترجمه:

اسحاق دبیری رحمه الله

عنوان کتاب: تحقیقی جدید درباره مسأله‌ی خمس
تألیف: علاء عباس الموسوی
ترجمه: اسحاق دبیری رحمه الله
موضوع: بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)
نوبت انتشار: اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار: خرداد (جوزا) ۱۳۹۵ شمسی، شعبان ۱۴۳۷ هجری
منبع: سایت عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه	۵
فصل اوّل: حقایق مهم و تکان دهنده	۶
حقیقت اول:	۶
حقیقت دوم:	۷
حقیقت سوم:	۷
حقیقت چهارم:	۷
حقیقت پنجم: این حقیقت بسیار شگفت انگیز است!!	۸
حقیقت ششم:	۹
حقیقت هفتم:	۹
حقیقت هشتم:	۹
فصل دوّم: ادله تفصیلی حقایق گذشته	۱۱
فصل سوم: اختلاف فقها در مورد خمس	۱۹
شیخ ابوجعفر طوسی متوفای سال (۴۶۰ هجری):	۱۹
ملاحظات مهم:	۲۰

۲۲ فتوای رئیس حوزه علمیه نجف سید ابوالقاسم خوئی:

۲۳ طوسی و خوئی

۲۴ حق سادات:

۲۵ و حقیقت گم شد!!

۲۷ متضاد بودن اقوال فقهاء و متحول شدن آن در ادوار زمان

۳۲ مصرف درست دلیلی بر گرفتن خمس نیست

۳۳ خلاصه:

۳۳ پرسش آخر:

۳۴ این آیه به فقیه چه ربطی دارد؟!

۳۵ فصل دوم: خمس از درآمدها یا از غنائم

۳۵ آیه خمس

۳۷ آیه خمس:

۳۸ مقایسه زکات با خمس درآمدها

۴۰ اما خمس:

۴۵ مقایسه زکات و خمس

۴۶ سبب نزول آیه:

۴۷ سیاق آیه:

۴۹ غنیمت در زبان قرآن

۵۲ غنیمت مال خاص و مستقلی است

۵۴ فیء و خمس:

۵۵	اهمیت تقسیم به خاطر امور ذیل است:
۵۹	فصل دوّم: خمس درآمدها در محکمه تاریخ
۵۹	مالیات خمس:
۶۰	عباسی ها و خمس
۶۲	فرعون ها و خمس
۶۳	تأملی بر این نص
۶۵	فصل سوّم: خمس درآمدها
۶۵	نظریه و اجرا
۶۶	اگر جدّی می بودند
۶۷	مجتهدین چه ربطی با خمس دارند
۶۸	مجتهد خمس و زکات اموال خود را نمی پردازد!
۷۰	به فراموشی سپردن زکات
۷۱	مالیات خیالی
۷۳	چرا بعضی هنوز هم خمس می دهند؟!
۷۴	دشوار بودن پرداخت و مسخره‌هایی که انجام می شود
۷۸	فصل چهارم: پیروی از متشابه
۷۸	دو قضیه جدا از هم
۷۹	ربط لفظی خالص!
۸۱	خلاصه بحث

نخست اینکه آیه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾

تفسیر این آیه به درآمدها و دادن آن به فقها هیچ دلیلی ندارد.... ۸۱

دوم اینکه نصوص زیادی از ائمه نقل شده که تصریح می‌کند که:

۸۲

سوم اینکه: دادن خمس به فقیه فقط فتوای بعضی از فقهای

متأخرین است، نه متقدمین و این فتوا دارای ویژگی‌های ذیل

می‌باشد: ۸۲

مقدمه

الحمد لله على توفيقه، والحمد له على أن هياً للحق قلوباً تقبله، وتؤثره على ما سواه رغم الشبهات وكثره المغريات.

کتاب «الخمسة بين الفريضة الشرعية والضريبة الهالية» به حمد خداوند مورد قبول قرار گرفت. بنابراین خدا را ستایش می‌نمایم و همواره او تعالی را سپاس می‌گذارم. و برای آن که همه بتوانند از آن استفاده کنند و حقیقت به گوش همگان برسد بر آن شدم تا طبق پیشنهاد یکی از دوستان آن را مختصر نمایم و بعضی از مباحث را با آن که مهم بودند از آن حذف کردم تا راحت‌تر مورد مطالعه قرار گیرد و به آسانی در دسترس باشد.

با اینکه این مختصر خواننده را از اصل کتاب بی‌نیاز نمی‌کند زیرا در اصل کتاب مطالب مفید و مهمی هست، مانند موضوع بحث پیرامون مفهوم لغوی خمس که بحثی نو و ابتکاری است که بنده آن را برای تحقق اهداف فوق‌الذکر حذف نمودم. امیدوارم خداوند توفیق خیر بدهد.

مؤلف

فصل اوّل: حقایق مهم و تکان دهنده

اینجانب در طی بررسی موضوع خمس به حقایق بسیار مهمی دست یافتم، حقایقی که تا آن جا که من می دانم برای همه کسانی که خمس را به مجتهدین و یا سادات منتسب به خاندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام می پردازند ناشناخته و مجهول است. اهمیت این حقایق در این است که هر کس از آن اطلاع یابد انقلاب کاملی در نظر و دیدگاه او به وجود می آید، و برداشتی که در گذشته از خمس داشته است کاملاً تغییر می کند، و برای اولین بار فرق بسیار بزرگ سنت های موروثی را با حقایق مجهول و ناشناخته در می یابد! که بعد از آن برای آن که به خاطر حقیقت علیه سنت غلط و اشتباه بشورد به چیزی جز جرأت و شهامت و استقلال در اظهار نظر نیاز نخواهد داشت.

برخی از این حقایق عبارتند از:

حقیقت اول:

پرداختن خمس درآمدها به فقیه هیچ دلیل ندارد و در منابع معتبر حدیث شیعه هیچ اساس و ریشه ای ندارد^۱.

۱- منابع حدیثی شیعه عبارتند از کتابهای: الکافی کلینی، فقیه من لا یحضره الفقیه ابن بابویه قمی، تهذیب الاحکام، و الاستبصار شیخ الطائفه طوسی.

و با عبارتی روشن و صریح‌تر بگوییم که: برای پرداختن خمس هیچ دلیلی از ائمه معصومین نقل نشده است، و مذهب شیعه باید متکی به اقوال ائمه باشد، و اقوال ائمه مرجع فتوا برای علما هستند- به خصوص در امور بزرگ و مهم - بنابراین در اقوال ائمه معصومین کوچکترین اشاره‌ای به این نشده است که مقلد باید یک پنجم درآمدها و کسب و سود خود را به فقیه بپردازد، و چنان که پیش‌تر بیان شد در هیچ یک از منابع معتبر شیعه به این قضیه اشاره نشده است، آیا باور می‌کنید؟!!

حقیقت دوم:

این از حقیقت اول بزرگتر و عجیب‌تر است! اما با وجود آن پوشیده و ناشناخته مانده و توده مردمی که معتقدند پرداختن خمس واجب است از این حقیقت خبر ندارند... این حقیقت عبارت است از:

بسیاری از روایت‌هایی که از ائمه نقل شده‌اند می‌گویند که لازم نیست شیعیان خمس بپردازند و به خصوص در زمان غیبت امام خمس از آنها ساقط است و تا ظهور (مهدی منتظر) ادای آن لازم نیست.

حقیقت سوم:

که بزرگتر و مهم‌تر است!!

روایت‌ها می‌گویند دادن خمس به خود امام اگر حاضر باشد واجب نیست، بلکه پرداختن خمس مستحب است، و فرد مختار است که آن را بپردازد یا نپردازد، و دادن خمس واجب نیست.

حقیقت چهارم:

این حقیقت بسیار ناشناخته و هیجان‌انگیز است!!

علمای گذشته مذهب شیعه همانند شیخ مفید (ت ۴۱۳هـ)، سید مرتضی علم الهدی (ت ۴۳۶هـ) و شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی (ت ۴۶۰هـ) و غیره که از

پایه‌های مذهب شیعه شمرده می‌شوند هرگز بیان نکرده‌اند که خمس باید به فقها پرداخت شود، و بلکه اصلاً چنین چیزی به ذهن آنها خطور نکرده است.

حقیقت پنجم: این حقیقت بسیار شگفت انگیز است!!

اگر دادن خمس را به فقیه با دادن خمس به امام مقایسه کنیم این حقیقت بلافاصله آشکار می‌شود زیرا با مقایسه کردن این دو امر خواهیم دید که هر دو حکم کاملاً با هم متضاد هستند:

با اینکه طبق نظریه امامیه خمس حق امام است اما در بسیاری از روایت‌های معتبر آمده است که پرداختن خمس به امام مستحب است و واجب نیست - چنان که این روایت‌ها در صفحات بعدی بررسی خواهند شد - پرسش این است که چگونه خمسی که دادن آن به خود امام مستحب است، پرداختن آن به فقیه واجب شده است!! در حالی که فتوایی که فقیه را وارد موضوع کرده با استفاده از قیاس و اجتهادهایی او را وارد نموده که نهایت آن این است که آنها فقیه را نایب و یا وکیل صاحب حق (امام) قرار داده‌اند.

پس چگونه این حکم از استحباب فراتر رفته و به وجوب رسیده است، با اینکه اگر منطقی به قضیه نگاه کنیم باید - در بهترین فرضیه - حکم یکی باشد، یعنی همان طور که پرداختن خمس به امام مستحب است و واجب نیست، دادن آن به فقیه نیز مستحب باشد، با اینکه امام و فقیه در جایگاه و مقام با همدیگر بسیار فرق دارند، و با توجه به این تفاوت باید حکم از استحباب به مباح بودن تنزل می‌کرد، و بسیاری از اقوال ائمه همین را می‌گویند، و همچنین نظر بسیاری از فقها همین است. و منظور از مباح بودن در اینجا یعنی صاحب مال می‌تواند در مال خود تصرف کند بدون آن که از او خواسته شود که خمس آن را بپردازد.

حقیقت ششم:

در اصل نصف خمس به خود امام می‌رسد، و آن حق خدا و پیامبرش ﷺ و خویشاوندان است، اما نصف دیگر آن حق یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه از بنی هاشم است که امام باید آن را به اینها بپردازد، نه اینکه برای خودش بردارد^۱.

حقیقت هفتم:

نظریه خمس به صورت اخیر خمس را به دو نصف تقسیم می‌کند - چنان که در حقیقت ششم بیان شد - نصف آن به فقیه به عنوان نایب امام تعلق می‌گیرد، و نصف دیگر آن به فقراى بنی هاشم (یتیمان و مستمندان و مسافران بنی هاشم) پرداخت می‌شود، و از غنی و توانگر ذکری به میان نیامده است.

بنابراین ثروتمندانی که منتسب به اهل بیت هستند سهمی در خمس ندارند، چون آنها نه فقیه هستند، و نه فقیر. پس آنچه اینها به نام خمس به دلیل اینکه از خاندان پیامبر هستند از مردم می‌گیرند باطل است و دلیلی ندارد.

و عموم افرادی که خمس را می‌پردازند این حقیقت را نمی‌دانند، بنابراین هر کس که ادعا کند که سید است اموال خود را به او می‌دهند بدون آن که در نظر بگیرند که ثروتمند است یا فقیر.

حقیقت هشتم:

برای دادن خمس به فقها هیچ دلیلی نیست، و هیچ روایتی از هیچ امام معصومی نقل نشده است که بگوید خمس اموال باید بیرون کرده شود و به فقهاء داده شود، و بلکه دلیل خمس فتوایی است که در آن اختلاف شده است و فقها در آن و در تفصیلات آن اختلاف زیادی دارند، - فقهای عصر حاضر و متأخرین، نه فقهای

۱- ن ک النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی (طوسی ص ۲۶۵).

زمان قدیم - و هر فقیهی فتوای متفاوتی با فقیه دیگر داده است، و در هر زمانی دستخوش تغییر و تحوّل قرار گرفته است، بدون آن که شکل نهایی به خود گرفته باشد، و تا به امروز نیز چنین است!

بنابراین هر فرد آگاه از این حقایق به یقین می‌داند که این فتوا متکی بر دلیل نیست.

فصل دوّم: ادله تفصیلی حقایق گذشته

۱- نصوص روایت شده از (ائمه معصومین) در مورد اسقاط خمس:
- از ابی عبدالله علیه السلام پرسیده شد: زنا چگونه در میان مردم شیوع پیدا کرد؟
گفت: راه ورود زنا خمس ما اهل بیت است. اما شیعه ما از دادن خمس معاف هستند تا پاک به دنیا بیایند.^۱

در این روایت به وضوح مشخص می‌شود که امام صادق شیعیان خود را از دادن خمس معاف کرده است، و می‌گوید که شیعیان ملزم به ادای خمس نیستند تا اینگونه پاک به دنیا بیایند، زیرا اگر دادن خمس بر آنها واجب باشد و از پرداختن آن امتناع ورزند همانند دیگر مردم حرام زاده خواهند بود، و زنا بر آنها وارد خواهد شد!
- یکی از آنها علیه السلام می‌گوید: سخت‌ترین چیزی که در روز قیامت مردم دچار آن می‌شوند صاحب خمس است، که می‌گوید: پروردگارا خمس من کجاست، و ما شیعیان خود را از دادن خمس معاف کرده‌ایم تا پاک به دنیا بیایند و فرزندانمان پاکیزه باشند.^۲

و طوسی در استبصار همین طور روایت می‌کند: سخت‌ترین مشکل برای مردم در روز قیامت این است که صاحب خمس بلند شود و بگوید: پروردگارا خمس

۱- اصول الکافی کلینی ۵۴۶/۱

۲- اصول الکافی ۵۴۷/۱ و فقیه من لا یحضره الفقیه ۲۲/۲.

کجاست، و شیعیان ما ملزم به دادن خمس نیستند تا پاک به دنیا بیایند و فرزندانشان پاکیزه باشند^۱.

این روایت همچون روایت گذشته به صراحت می‌گوید که شیعیان ملزم به ادای خمس نیستند، حتی در زمانی که امام موجود باشد.

- از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که در مورد آیه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الأنفال: ۴۱]. «بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است». گفت: آن - سوگند به خدا - درآمد و سود روزانه است که باید خمس آن پرداخت شود، اما پدرم شیعیان خود را از آن معاف گردانده تا پاکیزه شوند^۲.

- از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: مردم همه با نادیده گرفتن حق ما (خمس) زندگی می‌کنند، اما ما شیعیان خود را از دادن آن معاف کرده‌ایم^۳.
این دو روایت اخیر به وضوح بر این دلالت می‌کنند که ائمه شیعیان خود را از پرداختن خمس معاف کرده‌اند و آن را از آنها ساقط گردانده‌اند.

و از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که او در حالی که از چشمه‌های پنجگانه دنیا سخن می‌گفت فرمود: آنچه آبیاری می‌کند یا از آن آب کشیده می‌شود از آن ماست، و هر چه مال ما باشد مال شیعیان ماست، و دشمن ما در آن سهمی ندارد مگر آنچه به زور گرفته باشد، و ولی و دوستدار ما به اندازه فاصله زمین و آسمان در فراخی و راحتی قرار دارد^۴.

۱- الاستبصار: ۵۷/۲

۲- اصول الکافی کلینی: ۵۴۴/۱

۳- فقیه من لا یحضره الفقیه قمی: ۲۴/۲

۴- اصول الکافی: ۴۰۹/۱

امام می‌گوید: (آنچه از ما باشد، مال شیعیان ماست) یعنی حق امام در ملکیت شیعیانش قرار دارد، و هر کس آزاد است که در ملک خود تصرف کند. پس وقتی امام خودش حق خمس خود را به شیعیان خود واگذار کرده است پس به چه حقی کسانی می‌آیند و خود را وکیل امام قرار می‌دهند تا حق او را که او خودش از آن دست کشیده مطالبه کنند، و در مطالبه آن شدت به خرج می‌دهند؟!.

اگر کسی بر فردی قرضی داشته باشد و او را معاف کند و روی کاغذ بنویسد که من وام خود را بخشیده‌ام سپس این مرد بمیرد آیا وارثان او می‌توانند وام را مطالبه کنند. آیا این روایت‌ها و امثال آن وثیقه‌های معتبری نیستند که هر مسلمانی وقتی کسی از او چیزی به نام خمس مطالبه می‌کند می‌تواند آن را ارائه دهد؟!.

اگر این روایت‌ها معتبر نیستند پس کدام روایت معتبر است؟ چرا به این روایت‌ها اصلاً توجه نمی‌شود، گویا اصلاً چنین روایاتی وجود ندارد، و چرا روایت‌های دیگر پذیرفته می‌شوند؟! و امام گفت: (دوستدار و ولی ما آزاد و راحت است) یعنی هیچ چیزی بر او واجب نیست، و او به فاصله آسمان و زمین راحت و سبکدوش است!.

و از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که یکی از پیروانش مبلغی پول نزد او آورد، امام آنها را دوباره به او باز گرداند و گفت: ما تو را معاف کرده‌ایم، پس مال خودت را بردار، و شیعیان ما هر چه دارند برای خودشان است، و ملزم به دادن خمس نیستند تا آن که قائم ما ظهور کند^۱.

این اجرای عملی روایت‌های گذشته است که دادن خمس واجب نیست، و وقتی ما روایت‌ها را جمع کنیم روشن می‌شود که امام صادق و آنان که بعد از او آمده‌اند شیعیان را از دادن خمس تا ظهور مهدی معاف کرده‌اند. پس وقتی امام خودش آن را معاف کرده چه کسی آن را واجب کرده است؟!.

و از یونس بن یعقوب روایت است که گفت: نزد ابی عبدالله علیه السلام بوم مردی نزد آمد و گفت: فدایت شوم اموال و سودهایی در دست داریم و تجارت می‌کنیم و می‌دانیم که تو در آن حق داری و ما در ادای آن کوتاهی ورزیده‌ایم. او علیه السلام فرمود: اگر شما را ملزم به دادن آن کنیم در رفتار با شما انصاف نکرده‌ایم.^۱

در این روایت بیان شد که ملزم کردم مردم به پرداختن خمس با انصاف و دادگری منافات دارد!! این در حالی است که امام حاضر است پس چگونه خواهد بود که در عدم حضور و وجود امام خمس گرفته شود؟!.

و از علی بن مهزیار روایت است که گفت: ابوجعفر در جواب مردی که از او خواسته بود که او را در خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها حلال و معاف کند، با خط خودش نوشت: هر کس در چیزی از حق من کوتاهی کرد معاف است.^۲

- مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین مالی به دست آوردم و خمس را نادیده گرفتم، آیا توبه‌ام پذیرفته می‌شود؟ فرمود: خمس آن را پیش من بیاور، آنگاه آن مرد خمس مال را نزد او آورد، فرمود: بردار مال خودت، هر گاه کسی خودش توبه کند و برگردد مالش هم به همراهش برمی‌گردد.^۳

و طوسی در الاستبصار چنین عنوانی گذاشته است (باب ما أباحوه لشیعتهم † من الخمس حال الغیبة)^۴.

«باب در بیان اینکه ائمه † شیعیان خود را از پرداختن خمس در زمان غیبت معاف کرده‌اند.

۱- فقیه من لا یحضره الفقیه ۲/۲۳.

۲- فقیه من لا یحضره الفقیه قمی ۲/۲۳.

۳- فقیه من لا یحضره الفقیه قمی ۲/۲۳.

۴- الاستبصار ۲/۵۷.

طوسی در تحت این باب شماری از روایات را ذکر کرده که برخی در گذشته بیان شدند و برخی دیگر عبارتند از:

از عبدالله رضی الله عنه روایت است که فرمود: همه شیعیان ما آنان که حاضر و آنان که حضور ندارند و آنها که زنده هستند و آنان که وفات یافته‌اند و هر کس که تا روز قیامت به دنیا می‌آید همه (از دادن خمس) معاف هستند^۱.

- از ابی جعفر رضی الله عنه روایت است که گفت: امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمود: مردم را در مورد شکمها و شرمگاههایشان هلاک کرد، چون آنها حق ما را به ما ندادند، هان آگاه باشید شیعیان ما و پدرانشان از دادن این حق معاف هستند^۲.

و در جایی دیگر این روایت از ابی عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله بهترین آن را برای خود می‌گرفت و سپس باقی مانده را به پنج قسمت تقسیم می‌کرد و آنگاه یک پنجم آن را برمی‌داشت و چهار پنجم آن را میان مردم تقسیم می‌کرد^۳. این روایت یعنی غنیمت فقط چیزی است که در جنگ از دشمن گرفته می‌شود، و اموال و درآمدهای مردم و املاکشان جزو غنیمت نیست، زیرا هیچگاه چنین نبوده که اموال و درآمدهای مردم پیش پیامبر آورده شوند و ایشان صلی الله علیه و آله از آن بهترین را انتخاب کند و سپس آن را به پنج قسمت تقسیم نماید و یک پنجم را برای خود بگیرد و چهار پنجم دیگر آن را بین مردم تقسیم کند. چنان که در روایتی دیگر آمده است:

- عبدالله بن سنان گفت: از ابا عبدالله رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: (خمس) فقط در غنیمت‌هاست^۴.

۱- حواله گذشته ۵۸/۲.

۲- الاستبصار ۵۹/۲.

۳- الاستبصار ۵۷/۲.

۴- حواله گذشته ۵۶/۲.

و از العبدالصالح عليه السلام روایت است: (نصف خمس کاملاً متعلق به امام است و نصف دیگر آن بین اهل بیت او تقسیم می‌گردد که سهم مال یتیمان آنها است، و یک سهم به مستمندان آنها تعلق دارد، و یک سهم به مسافران در راه مانده آنها تعلق دارد...) و در آخر روایت می‌گوید: و نصف خمس به خویشاوندان فقیر پیامبر تعلق دارد^۱.

پس طبق این روایت نصف خمس به امام تعلق دارد و نصف دیگر آن به (یتیمان و مستمندان و مسافران) اهل بیت تعلق دارد و ثروتمندان در خمس سهمی ندارند گر چه از اهل بیت باشند، و فقها نیز در گذشته حال همین را گفته‌اند - چنان که بیان خواهد شد - این بود توجیحات و اقوال ائمه که در روایت‌های نقل شده از آنان بیان شده است، اگر موضوع خمس و احکام آن بر اساس اقوال ائمه همین است...

و اگر بر اساس و با استناد به چیزی دیگر مطرح شده است پس ائمه از آن بیزارند و مسئولیت به گردن کسانی است که آن را در دست گردانده، و ما به چنین کسانی ارتباطی نداریم، و آنها دلیلی ندارند که ما را بدان ملزم کنند. و در اینجا حق داریم که بپرسیم و بگوییم:

قضیه واجب بودن خمس و پرداختن آن به فقیه از کجا آمد؟! و چه زمانی مطرح شد؟!.

اینجانب با بررسی اقوال فقهای مذهب می‌کوشیم تا به این پرسش پاسخ دهم. فقهای بلندپایه نیز مردم را به دادن خمس ملزم نمی‌دانند معاف بودن شیعیان از پرداختن خمس تنها گفته ائمه نیست، گرچه گفته ائمه کافی است، چون بر حسب قواعد مذهب، گفته امام حجت است، و در مقابل و یا قول امام مجالی برای اجتهاد نیست. فقهای بلندپایه مذهب درگذر تاریخ از روایت‌هایی که پیش‌تر بیان کردیم استدلال کرده‌اند که این نشانگر آن است که این روایت نزد آنها معتبر بوده‌اند.

برخی از این فقها عبارتند از:^۱

علامه احمد اردبیلی (ت ۹۹۳ هـ): او یکی از برجسته‌ترین فقهای زمان

خودش به شمار می‌رفت و چنان مهم بود که او را فقیه مقدس لقب داده بودند!!

اردبیلی می‌گوید: بدان که عموم روایت بر این دلالت می‌کند که خمس به کلی

در زمان غیبت و حضور از ذمه مردم ساقط است، یعنی واجب قطعی نیست.

و همین روایت‌ها دلالت می‌کند که در زمان غیبت خمس معاف است، و در

زمان حضور امام دادن آن مستحب است، چنان که مذهب بعضی همین است، و

واجب بودن آن متحقق نیست چون دلیلی قوی وجود ندارد که از درآمدهای خمس

گرفته شود، و غنیمتی نیست.^۲

نگاه کنید که چقدر این فتوا با تصریحات گذشته ائمه همگون و مشابه است و

چگونه او برای معاف بودن مردم از ادای خمس از اخبار روایت شده از ائمه استدلال

می‌کند.

محمد باقر سبزواری (۱۰۱۸-۱۰۹۰ هـ): او در کتاب ذخیره المعاد

می‌گوید: روایات زیادی که در موضوع درآمدها مانند صحیحہ الحارث بن مغیره

النضری، و صحیحہ فضلاء و صحیحہ زرارہ و صحیحہ علی بن مهزیار، و صحیحہ

ضریس و حسنه الفضیل، و روایت محمد بن مسلم و روایت داود بن کثیر و روایت

الحارث بن المغیره، و روایت معاذ بن کثیر، و روایت اسحاق بن یعقوب، و روایت

عبدالله بن سنان، و روایت حکم مؤذن بنی عبس، از همه این روایت‌ها چنین بر

می‌آید که شیعیان از دادن خمس معاف هستند.^۳

۱- این مطالب برگرفته شده از کتاب (تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه)

احمد الکاتب بحث (الخمس ص ۳۰۵ تا ص ۳۱۲ و ص ۳۵۲-۳۵۸) می‌باشد.

۲- مجمع الفائدة والبرهان ۴/۳۵۵-۳۵۸.

۳ ذخیره المعاد ص ۲۹۲.

و او گفته که مختار هستند که خمس را نگیرند، و یا اینکه سهمیه امام را تا زمان ظهور او حفاظت نمایند، و یا اینکه فقیه آن را خرج کند، و این مستحب است و واجب نیست، با اینکه او با استدلال از روایت‌های آمده به شدت متمایل به این است که خمس معاف است.

و شیخ محمد حسن نجفی (ت ۱۲۶۶هـ).

سید محمد علی طباطبائی (ت ۱۰۰۹هـ).

شهید ثانی (۹۱۱هـ - ۹۶۶هـ).

علامه سلار.

شیخ یحیی بن سعید حلّی (۶۰۱ - ۶۹۰هـ).

نظرشان عدم وجوب خمس است.

و گروهی از فقها گفته‌اند که خمس در زنان و مسکن و کالاهای تجاری در زمان غیبت معاف است، از جمله این فقها می‌توان افراد ذیل را نام برد:

شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی (ت ۴۶۰هـ).^۱

محقق حلّی نجم الدین جعفر بن حسن (۶۰۲ - ۶۷۶هـ).^۲

علامه حسن بن مطهر حلّی (ت ۷۰۹هـ).^۳

قاضی ابن براج (متوفای نیمه قرن پنجم هجری).^۴

شهید اول (ت ۷۸۶هـ).

۱- النهایة فی مجرد الفقه والفتاوی ص ۲۰۰.

۲- شرائع الاسلام / کتاب الخمس ۱۸۲/۱ - ۱۸۳.

۳- تحریر الاحکام.

۴- المذهب ۱/۱۸۰.

فصل سوم: اختلاف فقها در مورد خمس

شیخ ابو جعفر طوسی متوفای سال (۴۶۰ هجری):

او صاحب کتاب‌های: (الاستبصار، و تهذیب الاحکام) است که دو کتاب از کتابهای چهارگانه‌ای است که در روایت مذهب بر اساس آن‌ها قرار دارد، و همچنین صاحب دو کتاب از کتابهایی است که در مذهب شیعه کتابهای معتبر (رجال) شمرده می‌شوند، در آغاز کتاب (النهاية) او اینگونه معرفی شده است: (امام فرقه شیعه) بعد از ائمه معصومین، و پایه شیعه در همه آنچه متعلق به مذهب و دین است و به طور مطلق شیخ الطائفه است).

طوسی می‌گوید: (اما در زمان غیبت به شیعیان خود اجازه داده‌اند که در حقوق شخصی خود از قبیل ازدواج و تجارت و مسکن خود تصرف کنند، اما در غیر این چیزها به هیچ عنوان خودشان حق تصرف ندارند. و در مورد خمس‌های گنجیه‌ها و غیره که آنان مستحق آن هستند اصحاب ما اختلاف کرده‌اند، و در این مورد نص مشخصی وجود ندارد، و بلکه هر یک از روی احتیاط سخن گفته است: بنابراین بعضی گفته‌اند در زمان غیبت همان طور که تصرف در امور ازدواج و تجارت برای ما مباح است و خمس در آن معاف است، همچنین در این گنج‌ها خمس واجب نیست. و گروهی گفته‌اند: انسان تا وقتی زنده است باید خمس را نگهداری کند، سپس وقتی مرگش فرا رسید یکی از برادرانش را که مورد اعتماد است وصیت کند که آن را

به صاحب زمان وقتی ظهور کرد تحویل دهد، یا همانند او کسی دیگر را سفارش کند تا آن که به صاحب الزمان برسد.

و گروهی گفته‌اند باید خمس گنج دفن شود، چون وقتی امام مهدی ظهور کند زمین خزانه‌هایش را بیرون می‌آورد.

- و گروهی گفته‌اند خمس باید به شش قسمت تقسیم شود: سه قسمت آن مال امام است که دفن می‌شود، و یا به کسی سپرده می‌شود که مورد اعتماد است، و سه قسمت دیگر آن بر مستحقان و یتیمان و فقرا و ماندگان در راه آل محمد تقسیم می‌گردد. و باید چنین کرد چون مستحقان این سه قسمت مشخص است گرچه کسی که آن را تحویل بگیرد و تقسیم کند مشخص نیست، چنان که مستحق زکات مشخص است و کسی که آن را تحویل می‌گیرد و تقسیم می‌کند مشخص نیست، و هیچ کس نگفته که دادن زکات به مستحقان آن جایز نیست. و اگر کسی احتیاط کند و به یکی از این اقوال مذکور عمل کند و آن را دفن کند، یا به کسی دیگر بسپارد گناهکار نمی‌شود!

ملاحظات مهم:

ملاحظه می‌شود که شیخ طوسی در این فتوا هرگز از فقها نامی نبرده است، نه در تحویل گرفتن خمس، و نه در تقسیم آن، و نه در وصیت کردن به فرد مورد اعتمادی، و نه در هنگام دفن کردن آن در خاک، بلکه به صراحت گفته است که تقسیم کننده خمس ظاهر و آشکار نیست (یعنی غایب و پنهان است) و اگر از دیدگاه او فقها این کار را به عهده می‌داشتند. نمی‌گفت: که متولی تحویل گرفتن و تقسیم کردن خمس آشکار و مشخص نیست).

و بلکه او به هنگام بیان وصیت به صراحت می‌گوید کسی که خمس به او سپرده می‌شود و درباره آن وصیت می‌شود کسی است که از برادران مؤمن صاحب خمس که وی به او اعتماد دارد، و نگفت که از فقها است!

و نیز می‌بینیم با اینکه دو شیخ طوسی و مفید در این مورد اقوال زیادی ذکر کرده‌اند، ولی یک قول هم نگفته که در آن به این اشاره کرده باشند که خمس باید به فقیه یا سید داده شود! و همچنین همه فقهای که در آن زمان‌ها از خمس سخن گفته‌اند هیچ کدام نگفته‌اند که باید خمس به فقیه یا سید داده شود، و این یعنی فقهای گذشته همه بر این اجماع کرده‌اند که در قضیه خمس از فقیه و سید نامی به میان نیاورند.

و همچنین می‌بینیم که همه اقوال بیان شده در مورد خمس مستند نیستند، و هیچ نص و روایتی از ائمه آن را تایید نمی‌کند مگر قول اول که می‌گوید مردم از دادن خمس معاف هستند و دادن خمس فرض نیست، و این تنها قولی است که روایات نقل شده از ائمه آن را تایید می‌نمایند.

من نمی‌دانم که بر اساس کدام فتوا مردم شیعه در طی قرن‌های گذشته دادن خمس را به فقیه واجب می‌دانسته‌اند!!

قطعاً بعضی به فتوایی که می‌گوید به هنگام مرگ باید خمس را به کسی دیگر سپرد، و او را وصیت کرد، عمل می‌کرده‌اند، اما آیا شما اموالی را دیده‌اید که بعد از دست به دست شدن بین افراد مورد اعتماد انباشته شده باشند؟ اگر کسی چنین چیزی ندیده است پس اموالی که صاحبانش آن را به دیگران می‌سپرده‌اند به چه سرنوشتی دچار شده‌اند؟!

برای آن فرق بسیار بزرگ بین اقوال فقهای متقدمین و متأخرین روشن شود، خواننده عزیز باید بداند که قضیه خمس کاملاً اجتهادی است و سراپا نظر و رأی افراد است و اقوال مختلفی در مورد آن بیان شده و عقلها در مورد آن دچار حیرت

شده‌اند، و مردم در آن دچار لغزش شده، و بدون دلیل سخن گفته‌اند - فتوای رئیس حوزه علمیه نجف سید ابوالقاسم خوئی را نقل می‌کنم و برای آن که بحث طولانی نشود از میان علمای متأخرین فقط فتوای خوئی را نقل می‌نمایم.

فتوای رئیس حوزه علمیه نجف سید ابوالقاسم خوئی:

خوئی می‌گوید: خمس در زمان ما - که عصر غیبت است - به دو نصف تقسیم می‌شود: نصف آن به امام زمان تعلق دارد، و نصف دیگر آن به یتیمان و بینوایان و مسافران بنی هاشم متعلق است.

و می‌گوید: مالک می‌تواند نصف مذکور را توزیع کند، اما بهتر آن است که آن را به حاکم بدهد، و یا در دادن آن به مستحق از حاکم اجازه بگیرد. و نصف دیگر که متعلق به امام زمان است، در عصر غیبت باید به نایب امام زمان که فقیه مورد اعتماد و آگاه به محل مصرف آن است پرداخت شود، و اگر به او آن را نداد از او اجازه بگیرد.

و محل مصرف خمس جاههایی هستند که اطمینان داشته باشیم که ایشان علیهم‌السلام راضی است که در چنین جایی صرف شود، مانند برآورده ساختن نیازهای سادات و دیگر مسلمین. و احتیاط این است که به نیت صدقه کردن از جانب او خرج شود، و اولویت و جاههایی که مهم‌تر هستند رعایت شود.

از مهمترین مصارف خمس در این زمان که هدایت‌کننده و هدایت‌جویان در آن کم شده‌اند این است که در راه بر پا داشتن پایه‌های دین و ترویج شریعت مقدس و نشر قواعد و احکام آن صرف شود، و مخارج اهل علم که اوقات خود را در تحصیل علوم دینی صرف می‌کنند بوسیله آن تامین گردد.

و احتیاط این است که برای مصرف کردن خمس به کسی مراجعه شود که از بقیه آگاه‌تر است و نیازهای کلی و اساسی را بهتر از دیگران می‌داند^۱.

۱- منهاج الصالحین العبادات ۳۴۷-۳۴۹ چاپ بغداد.

طوسی و خوئی

این مقایسه مختصری است بین فتوای شیخ الطائفه طوسی و فتوا خوئی رئیس حوزه علمیه نجف

طوسی

خوئی

- ۱- طوسی می گوید دادن خمس واجب نیست، و مطلقاً از ذمه مردم ساقط است، و قول طوسی یکی از اقوال چهارگانه‌ای است که فقهای مذهب بر آن هستند.
- ۲- طوسی خمس را به دو نوع تقسیم می‌کند:
 - یک نوع متعلق به درآمدها و منافع تجاری، مسکن، ازدواج است که می‌گوید دادن خمس این چیزها واجب نیست و فرد بدان ملزم نمی‌باشد.
 - و نوع دیگر خزانه‌ها و دیگر اموال هستند که نیز باید به دو قسمت تقسیم شود.
- ۳- نصفی که حق امام غایب است هیچ کس حق تصرف در آن را ندارد، بلکه دفن شود، یا اینکه به کسی دیگر سپرده شود... و نصف دیگر آن متعلق به یتیمان و فقرای بنی هاشم است که
- ۱- خوئی هیچ اشاره‌ای به عدم وجوب نکرده است، بلکه مفهوم کلام او این است که به طور مطلق دادن خمس واجب است.
- ۲- خوئی به چنین تقسیمی قایل نیست و بلکه از همه چیز بدون استثناء خمس گرفته می‌شود، یعنی بر خلاف نظر شیخ الطائفه طوسی، خوئی می‌گوید باید از مسکن و درآمدها و ... خمس گرفت.
- ۳- خوئی مسئله دفن کردن خمس متعلق به امام و یا سپردن آن به کسی دیگر را بیان نکرده است. و بلکه می‌گوید باید به فقیه مورد اعتماد سپرده شود تا آن را در جهت‌هایی که می‌داند که مورد پسند امام غائب است خرج کند.
- ۴- فقیه در تحویل گرفتن هر دو نصف خمس نقش بارزی دارد، اما

صاحبش باید آن را بین آنها تقسیم کند. حکم نصفی که متعلق به فقراء، حکم نصفی که متعلق به فقراء،

۴- طوسی متولی توزیع نصف دیگر را بیان نکرده است و در فتوای او از می‌کند، و خوئی می‌گوید صاحب فقیه یادی نشده است بلکه او تصریح می‌کند که متولی خمس مشخص و آشکار نیست، یعنی او ولایت و سرپرستی خمس را فقط متعلق به امام غایب می‌داند و فقیه متولی آن نیست. بگردد، و در مورد سهم امام

می‌گوید: احتیاط این است که باید و حتماً به فقیه داده شود، پس آن جا حکم استحباب است و اینجا وجوب است و هر دو از روی احتیاط می‌باشند.

ببینید که چگونه فتوای خوئی کاملاً با فتوای طوسی که مطلقاً شیخ الطائفه می‌باشد مخالف است.

حق سادات:

می‌بینید که طوسی و خوئی هر دو برای سادات ثروتمند در خمس سهمی مقرر نکرده‌اند!! طوسی فقط یتیمان و مستمندان و مسافران آل محمد را مستحق خمس می‌داند. و خوئی یکی از مواردی که خمس باید در آن مصرف شود را برآورده کردن نیازهای ضروری مؤمنان از قبیل سادات و غیره قرار داده است.

یعنی سید حقی در خمس ندارد مگر آن که نیاز مبرم داشته باشد. و این فقط مختص سادات نیست و بلکه مؤمنان دیگر اگر هم نیاز مبرم داشته باشند بوسیله خمس نیاز آنها بر طرف می‌گردد.

و حقیقت گم شد!!

به هر حال آنچه شما خواندید و مشاهده کردید سخن رئیس حوزه علمیه و مرجع کل شیعه در عصر حاضر بود، و فتوای رئیس حوزه با شیخ الطائفه چنان که ملاحظه کردید تفاوت بسیار زیادی دارند!! پس حقیقت کجاست؟! و نزد چه کسی می‌توان حق را یافت؟! و مذهب و فتوای کدام یک برآمده از قول معصوم، یا امام جعفر صادق است، آنها هر دو شیعه اثناعشری هستند و پیرو فقه جعفری می‌باشند... و چنان که به ما گفته‌اند که مذهب شیعه در همه چیز بر اساس گفته‌های امام جعفر صادق علیه السلام بنا شده است.

آیا امام صادق علیه السلام تا این حد سخنان ضد و نقیضی می‌گفته است؟! یا اینکه به اقتضای منطق باید قول او رد مسئله یکی باشد، به خصوص اگر عصمت او را در نظر بگیریم. پس کدام یک از دو قول، قول اوست؟

و همچنین باید مدنظر داشت که هر قولی عبارت است از مجموعه‌ای از اقوال و ترجیحات متناقض!!

و تردیدی نیست که صدها سال مردم به فتوای شیخ طوسی و فقهای دیگری امثال او عمل کرده‌اند، و آنها خمس اموالشان به فقیه یا سیدی نداده‌اند، و اینگونه از جهان رفته‌اند! آیا کسانی که در دوران ما زندگی می‌کنند و خمس نمی‌دهند و سپس می‌میرند همانند آنها گناهی بر گردنشان نیست؟!.

اگر گناهکار نیستند پس چرا دیگران خود را به دادن خمس ملزم می‌دانند؟! و یا اینکه آنان که به فتوای طوسی و امثال او عمل کرده‌اند معاف هستند، و دیگران

گناهکارند، با اینکه هر دو گروه یک کار را که ندادن خمس است انجام داده‌اند؟! یا اینکه هر دو گروه گناهکارند و مجازات می‌شوند؟ اگر چنین است گروه اول چه گناهی کرده‌اند؟! آیا طوسی بر حق بوده و خوئی بر باطل است؟ یا بر عکس است؟ یا هر دو برحق هستند؟ یا هر دو اشتباه کرده‌اند؟ پاسخ ما را بدهید خداوند به شما اجر دهد!!^۱.

اما تحمیل چنین مالیاتی به مردم در ابتدای امر کاری ساده نبود و مردم به راحتی آن را قبول نمی‌کردند، بنابراین فقها در زمانهای گذشته حیران بودند که چگونه راه حلی شرعی درست کنند و خود را از نظریه اول خلاص کنند که می‌گوید تصرف در خمس فقط حق امام است و بر اساس این نظریه فقهای بزرگ مذهب مانند شیخ طوسی و مفید فتوا می‌دادند که در زمان غیبت خمس معاف است و یا باید دفن شود و یا به فرد مورد اعتمادی سپرده شود و اینگونه دست به دست شود تا آن که مهدی ظهور می‌کند... بنابراین فقها برای رهایی از این نظر اقوال و فتوهای مختلف و متضادی داده‌اند که بیانگر این حیرت آنهاست، اما به تدریج این نظریه تغییر می‌کرد و متحول می‌شد و گام به گام آنها پیش رفتند تا اینکه بعد از قرن‌ها تغییر و تحوّل به صورتی درآمده که امروزه ما می‌بینیم!

۱- این نظر از کجا آمد؟

تنها علتی که سبب شد تا فکر دادن خمس درآمدها به فقها به وجود بیاید بلند پروازی‌های فقها برای رسیدن به اهدافی بود که رسیدن به آن از راههای مشروع مانند کسب شخصی و اموال زکات و صدقات و هدایا و اوقاف و امثال آن ممکن نیست بنابراین برای تأمین این نیازهای مادی فقها باید منبع درآمدی که مبالغ هنگفت و فراوانی را نصیب آنها می‌کرد دست و پا می‌کردند و همچنین برای آن که این منبع درآمد همیشگی باشد و ادامه داشته باشد به آن رنگی دینی و شرعی می‌دادند، از این رو تفسیر غنیمت به درآمدهای مردم و واجب قرار دادن خمس در آن بهترین وسیله‌ای بود که فقهای می‌توانستند با آن فقر و ناتوانی مالی را که زندگی آنها و طلاب علوم دینی را آشفته کرده بود رفع کنند: شیعه و تصحیح ص ۶۳ دکتر موسی موسوی.

متضاد بودن اقوال فقهاء و متحول شدن آن در ادوار زمان

۱- شیخ مفید (ت ۴۱۳ هـ) و شیخ طوسی (ت ۴۶۰ هـ) گفته‌اند متولی تحویل گرفتن خمس و تقسیم آن ظاهر و مشخص نیست چون نصی شرعی وجود ندارد که تحویل گیرنده و تقسیم کننده را مشخص نماید، بنابراین نه فقیه نه کسی دیگر بر تحویل گرفتن خمس یا خرج کردن آن مشخص نشده است.

۲- بعد از آنها (طوسی و مفید) در نیمه‌های قرن پنجم هجری قاضی ابن براج می‌آید و می‌گوید باید خمس به عنوان امانت به فقها سپرده شود که آنها آن را تا ظهور مهدی نگهداری می‌کنند.

یعنی فقها حق تصرف در خمس را ندارند نه حق دارند آن را برای نیازهای شخصی خود مصرف کند و نه می‌توانند آن را در جایی دیگر خرج کنند.

و تردیدی نیست که هیچ کسی بعد از مردن این فقها اموالی را مشاهده نکرده که به نام مهدی نگهداری شده باشند به خصوص بعد از آن که فتوا عوض شد، و این نشانگر آن است که فقها برای آن که بتوانند این اموال را به دست بیاورند با گذاشتن اسم امانت و سرپوشی شرعی بر آن، این اموال را به چنگ می‌آورده‌اند!

۳- سپس ابن حمزه در قرن ششم آمد تا این نظریه را یک گام جلوتر ببرد، او با اینکه جرأت چنین کاری را داشت اما مقداری حیا می‌کرد بنابراین گفت دادن خمس به فقیه برای آن که آن را تقسیم کند بهتر است و اگر صاحب مال خوب تقسیم کردن را بلند نباشد واجب است که آن را به فقیه بدهد.

بینید که فقهای محترم چگونه گام به گام جلو می‌رفته‌اند. بعد از آن که گفتند فقیه خمس را تحویل می‌گیرد تا آن را به عنوان امانتی تا زمان ظهور مهدی حفاظت و نگهداری کند یک گام جلوتر رفتند و به فقیه اجازه دادن که آن را تحویل بگیرد و گفتند بهتر است و مستحب است که به فقیه داده شود!

و شکی نیست که تحویل گرفتن آن به عنوان امانت و نگهداری آن تا وقتی که مهدی ظهور کند با تقسیم و توزیع آن فرق بزرگی دارد.

اما اگر صاحب مال تقسیم را خوب بلد نباشد واجب است که خمس را به فقیه بدهد که تقسیم کردن را خوب بلد است و در ضرب و تقسیم بیشتر وارد است. این یک و نیم گام به جلو است.

۴- بعد در قرن هفتم محقق حلی آمد و گام مهمی برداشت او گفت که واجب است که سهمیه امام (یعنی نصف خمس) به نایب امام داده شود تا او سهمیه امام را به مستحقان بدهد.

۵- و شهید اول در قرن هشتم می گوید اگر مکلف خواست خودش سهمیه امام را به مستحقان توزیع کند لازم است که از نایب عادل که دارای صلاحیت فتوا دادن است اجازه بگیرد.

۶- و محقق کرکی در قرن دهم می گوید سهمیه امام باید به حاکم شرعی یعنی فقیه داده شود.

۷- و محمد باقر سبزواری در قرن یازدهم می گوید احتیاط در آن است که کار صرف خمس در جاهایی که باید مصرف شود به فقیه عادل سپرده شود، و او از نیابت فقیه از امام مهدی سخن گفته است.

۸- در قرن سیزدهم شیخ محمدحسن نجفی با تمام قدرت فتوا داد که واجب است که فقیه عادل متولّی خرج کردن سهمیه امام باشد.

۹- و در قرن چهاردهم هجری سید کاظم یزدی گفت لازم است که در عصر غیبت سهمیه امام به نایب او داده شود و نایب او مجتهدی است که همه شرایط را دارا است و یا اینکه باید با اجازه او به مستحقین داده شود.

عجیب اینجا است که او در سایر ابواب فقه به ولایت فقیه معتقد نیست اما فقط در مسئله خمس او ولایت فقیه را می پذیرد!!

۱۰- و در اواخر قرن چهاردهم هجری سید محسن حکیم می‌گوید اگر صاحب مال بر این باور بود که می‌تواند رضایت امام غایب را جلب کند در خرج کردن سهمیه امام از خمس نیازی به اجازه گرفتن از فقیه نیست.

۱۱- و در آغاز این قرن (پانزدهم هجری) شیخ حسن فرید نظر جدیدی ارائه داد و در مورد خمس انقلابی به پا کرد و او حق خمس را از امام مهدی به علت غیبت و انجام ندادن مسئولیت‌های امامت، گرفت و گفت باید یک نفر از مردم کار تحویل گرفتن خمس و توزیع آن را انجام دهد و این فرد مستقل است و نایب امام نیست.^۱

می‌بینید که این فتواها و اقوال فقهی متضاد و مضطرب می‌باشند و گاهی کاملاً متحول می‌شوند، و مهم‌تر از همه اینکه برای وارد کردن فقیه در موضوع خمس هیچ دلیلی شرعی از کتاب یا سنت یا اقوال ائمه وجود ندارد!

و دلیل متضاد بودن و مختلف بودن این فتواها این است که همه محصول آرا و افکار انسانها هستند که طبق نیاز خود آن را ارائه می‌داده‌اند بنابراین همراه طبق شرایط موجود متحول می‌شده‌اند.

گاهی واجب می‌کردند و گاهی می‌گفتند مستحب است و گاهی جایز و گاهی احتیاط بر آن است و...!

این اختلاف صادق‌ترین مصداق گفته الهی است که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲]. «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند».

و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.

۱- تطور الفكر السياسي الشيعي ص ۲۵۶-۲۵۸ احمد الکاتب.

پنهان کردن روایاتی که می‌گوید خمس واجب نیست از طرفی فقها همه روایاتی را که می‌گویند دادن خمس واجب نیست پنهان کردند و یا آن را تحریف کرده و قیچی کردند و اضافه بر این با سوء استفاده از جهالت مردم و اعتمادشان بر فقها روایات جدیدی اختراع کردند که در منابع گذشته وجودی نداشته‌اند.

به عنوان مثال در رساله معروف (الخمس بین السائل والمجیب) آمده است: خمس یکی از مهم‌ترین واجبات شرعی است که در مورد آن خیلی تاکید شده است... امام علیه السلام می‌گوید: (سخت‌ترین مسئله در روز قیامت این است که صاحب خمس بلند می‌شود و می‌گوید پروردگارا خمس من کجاست)^۱.
اما این روایت دنباله‌ای دارد که می‌گوید: (ولی ما شیعیان خود را از خمس معاف کرده‌ایم تا پاک به دنیا بیایند و فرزندانمان پاکیزه شوند)^۲.

اما فقیه فقط قسمت اول روایت را ذکر کرده است چون روایت اگر کامل ذکر شود طبق آن شیعیان از دادن خمس معاف می‌باشند و فقیه نمی‌خواهد که چنین باشد! سپس صاحب کتاب این روایت را ذکر کرده: ابو عبدالله علیه السلام گفت: (آیا می‌دانی از کجا زنا به مردم راه پیدا کرد؟ گفتم: نمی‌دانم گفت: به سبب آن که مردم خمس که متعلق به ما اهل بیت است را نمی‌پردازند)^۳ نویسنده این روایت را هم مانند روایت قبلی قیچی کرده و قسمت دوم آن را که شیعیان را از دادن خمس معاف می‌گرداند ذکر نکرده است، در دنباله این روایت آمده است: (به جز شیعیان پاک ما که من با معاف کردن آنها از دادن خمس تولد آنان را پاک می‌گردانم)^۴.

۱- الخمس بین السائل والمجیب سید محمد محمد صادق صدر ص ۳.

۲- اصول الکافی: ۵۴۷/۱ و فقیه من لا یحضره الفقیه ۲۲/۲ والاستبصار طوسی: ۵۷/۲.

۳- الخمس بین السائل والمجیب ص ۳.

۴- اصول الکافی ۵۴۶/۱.

این خطرناک‌ترین نوع تحریف است زیرا کاملاً بر عکس آنچه مورد نظر است را می‌گوید و این نشانگر نداشتن امانت داری علمی و عدم احساس مسئولیت دینی است، مسئولیتی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لُبِّيئْتُهُمْ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْرَوْا بِهِ تَمَتًّا قَلِيلًا ۖ فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿۱۸۷﴾ [آل عمران: ۱۸۷]. «(وبه خاطر بیایورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید! ولی آنها، آن را پشت سر افکندند؛ و به بهای کمی فروختند؛ و چه بد متاعی می‌خرند».

سپس نویسنده دو روایت دروغین که خودش آنها را اختراع کرده است بیان می‌دارد، دلیل اینکه می‌گوییم این دو روایت را خودش اختراع کرده این است که من مصادر و مراجع چهارگانه گذشته را بررسی نمودم اما این روایت‌ها در آن مرجع ذکر نشده بودند، روایت‌های اختراعی اینها هستند: امام زمان (عج) می‌گوید: (هر کس از ما چیزی را بخورد در حقیقت آتش جهنم را می‌خورد و به زودی وارد جهنم سوزان خواهد شد).

و امام (عج) می‌گوید: (لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر کسی باد که از مال ما یک درهم را به ناحق بخورد)^۱.

نویسنده این دو روایت را ذکر کرده بدون آن که منبع آنها را بگوید! کتاب الکافی کلینی تنها مرجعی است که در دورانی تألیف شده که در آن زمان مهدی از طریق جانشینان خود با مردم تماس می‌گرفته است، دورانی که دوران (غیبت صغری) نامیده می‌شود، اگر مهدی چنین سخنی را گفته است باید در کتاب الکافی ذکر می‌شد، اگر مرجعی دیگر آن را نقل کرده از خودش در آورده است!

و اینگونه روشن شد که فقهاء بر اساس گفته‌ها و فتوای بی‌دلیل از مردم خمس می‌گیرند، فتوایی که خداوند برای آن دلیلی نازل نکرده است!

مصرف درست دلیلی بر گرفتن خمس نیست

بعضی از علمای شیعه می‌گویند چون که خمس صرف مدارس دینی و حوزه‌های علمیه و دیگر امور مذهبی می‌شود پس گرفتن آن جایز و درست است.

اما بحث این نیست که این اموال چه گونه و در چه راهی مصرف می‌شوند؟ بلکه آنچه مورد مناقشه و بحث است یک قضیه اصولی و واقعی و مذهبی است و آن اینکه: این اموال به دروغ و به ناحق از مردم گرفته می‌شوند، و حتی اگر در راه خدا خرج شوند گرفتن آن از مردم ناجایز و نامشروع است و تصرف در آن جایز نیست^۱.

اگر کسی دزدی کند و آن را در راههای درست خرج کند مال مسروقه حلال و مشروع نیست، چون در اصل از راه حرام به دست آمده است، بنابراین فقط به دلیل اینکه این اموال در راههای شرعی و جایز خرج می‌شوند، نمی‌توان گفت که گرفتن این اموال حلال و جایز است.

و همچنین به بهانه اینکه خمس برای طلاب علوم دینی و امور مذهبی خرج می‌شود فقها باید بر آن مسلط باشند و در دست فقها باشد.. و بلکه اول باید این را ثابت کنیم که فقیه می‌تواند این مال را از مردم بگیرد.

و گرفتن و خرج کردن، دو چیز مختلف هستند، اگر یکی حلال باشد نمی‌توان به خاطر حلال و جایز بودن آن دیگری را جایز و حلال قرار داد^۲، گاهی انسان از راه حلال و جایزی مانند تجارت به دست می‌آورد و در راه حرام مانند نوشیدن شراب

۱- الشیعة والتصحيح دکتر موسی موسوی ص ۶۸.

۲- بنابراین در حدیث صحیح از پیامبر روایت شده که روز قیامت از صاحب مال پرسیده می‌شود که آن را از کجا به دست آورده؟ و در چه راهی خرج کرده است.

خرج می‌کند پس چنین فردی فقط به خاطر خرج کردن آن گناهکار است. و گاهی از راه حرام مانند ربا به دست می‌آورد و آن را برای فرزندانش خرج می‌کند، پس اینکه او آن را در راه مشروع و جایزی خرج کرده دلیلی نیست برای اینکه بگوییم که به دست آوردن مال از راه نامشروع اشکالی ندارد و او گناهکار نیست.

اگر کسی به ناحق مال کسی دیگر را تصرف کند و با آن مسجد بسازد نمی‌توان گفت چون با آن مال مسجدی ساخته است گرفتن آن مشروع است، و خمسی که فقها می‌گیرند کاملاً همین طور است.

خلاصه:

چیزی که در قرآن و سنت نبوی و اقوال ائمه وجودی ندارد و فقهای گذشته آن را نگفته‌اند و متأخرین بر آن اجماع نکرده‌اند بر اساس کدام دلیل شرعی مسلمانان را بدان ملزم کرده‌اند؟!!

پرسش آخر:

شاید کسی بگوید آیا مرگ خمس در قرآن ذکر نشده است؟ آیا مگر خدا نگفته است ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ [الأنفال: ۴۱]. «بدانید هرگونه غنیمی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است».

به این پرسش در فصل دوم این کتاب پاسخ داده خواهد شد اما قبل از آن که وارد این بحث شویم مناسب می‌بینم که توجه شما را به امر مهمی معطوف بدارم و این سوال را بپرسم که:

این آیه به فقیه چه ربطی دارد؟!

خمسی که در آیه ذکر شده است خمس به معنی عام آن است، آیا این فقط به غنیمت‌ها تعلق دارد، یا اینکه درآمدهای مردم را نیز شامل می‌شود، و فقیه که متولی گرفتن خمس است و با استناد به این آیه خمس در دست اوست باید به ما بگوید که او و خمس درآمدهای مردم چه ربطی به آیه دارند، و او باید از قرآن برای آنچه می‌گوید دلیل بیاورد.

و به تعبیری دیگر باید به این پرسش‌ها پاسخ بدهد: چه چیز حضرت فقیه را در این آیه داخل کرده است؟!

و کدام دلیل قرآنی ما را ملزم می‌کند تا یک پنجم اموال و درآمدها و پس اندازهایمان را به فقیه بدهیم؟!

و به کدام حق فقیه این اموال را می‌گیرد؟! و تا چه حدی جایز است که فقیه این اموال را بگیرد؟!

فقیه باید به همه این پرسش‌ها از همین آیه پاسخ بدهد تا بتواند از آن برای خمس گرفتن خود دلیلی داشته باشد.

آمدن کلمه خمس در آیه به معنی عام، و کلی آن چیزی دیگر است، و وارد شدن فقیه در موضوع آن کاملاً چیزی دیگر است!

مفهومی که فقهاء استنباط می‌کنند کاملاً مفهومی اضافه بر مفهوم خمس در آیه است. و آیه کوچکترین اشاره‌ای به آن ندارد، و در مورد خمس غنیمت‌های به دست آمده در جنگ است که باید به شش گروه داده شود، که حضرت فقیه از این شش گروه نیست! پس چه ربطی به آیه دارد؟!

و در پایان به فقیه می‌گوییم اگر نمی‌توانی از این آیه برای خود دلیلی دست و پا کنی، تمام قرآن که بیش از شش هزار و ششصد آیه دارد پیش روی شماست، اگر می‌توانی از میان آن دلیلی برای خود بیاوری بفرما!!

فصل دوم: خمس از درآمدها یا از غنائم

آیه خمس

مقدمه: قاعده شرایط ادله امور مهم و ضروری شرعی:

منظور از امور مهم و ضروریات شرعی همه چیزهایی است که سعادت انسان در زندگی و آخرت به آن وابسته می‌باشد، مانند اصول ایمان و عقیده، و یا اصول شرعی علمی، مانند نماز و زکات و روزه و حج، یا نیکی کردن به پدر و مادر و نیکی کردن به همه مردم، و یا دور کردن از زشتی‌ها و عموم منکرات، مانند کشتن مردم و زنا و ربا و امثال آن.

برای همه این امور مهم قرآن دلایل واضح و قطعی ارائه داده است و قابل رد یا تاویل نیستند که هیچ کس نمی‌تواند در آن شک کند، نمی‌تواند در مقابل آن چیزی بگوید: و همچنین مفهوم آن قطعی است، و بلکه اینها نصوصی هستند که فقط بر یک چیز و یک مفهوم دلالت می‌کنند، به عنوان مثال در مورد واجب بودن نماز و زکات در قرآن آمده است: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ [البقرة: ۴۳]. «و نماز را بپا دارید، و زکات را بپردازید».

﴿قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿۲﴾﴾ [الماعون: ۴-۵].

«پس وای بر نمازگزارانی که در نماز خود سهل‌انگاری می‌کنند».

و می فرماید ﴿وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ [فصلت: ۶-۷].
 «وای بر مشرکان. همانها که زکات را نمی پردازند».

و در مورد اینکه نیکی به پدر و مادر واجب است می فرماید: ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الإسراء: ۲۳]. «و به پدر و مادر نیکی کنید».

و در مورد حرمت ربا می فرماید: ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ [البقرة: ۲۷۵]. «و خدا بیع (خرید و فروش) را حلال کرده، و ربا را حرام».

و در مورد حرمت زنا می فرماید: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ الَّذِي هُوَ كَانَ فَلَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۳۲]. «و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است».

و اینگونه راه برای آنان که می خواهند با تاویل یا انکار از تکالیف شرعی بیرون بروند و آن را انجام ندهند بسته است، چون نصوصی که بر تکالیف شرعی دلالت می کنند واضح و روشن اند و فقط یک مفهوم دارند! و همین است که خداوند متعال می فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾ [الحديد: ۲۵]. «ما رسولان خود را با دلایل و معجزات روشن و شریعتهای آشکار فرستادیم».

به خصوص امور مالی، چون مردم به آن وابسته هستند، پس اگر نصوص واضح و قطعی نباشند اختلاف درست می شود، و مردم دچار تفرقه می گردند، و دین و دنیا خراب می شود.

به خاطر این احکام ارث و مقادیر آن به صورت مفصل در قرآن در اوائل سوره نساء بیان شده اند، و نماز - که از مال مهم تر است - اصل مشروعیت آن در قرآن بیان شده است و تفصیلات آن اغلب در سنت نبوی بیان شده است.

بنابراین مسایل مهمی که صلاح و بهبودی هر دو جهان انسان بدان وابسته است باید با نصوص واضح و قاطع قرآنی ثابت باشند، نصوصی که احتمالات مختلفی نداشته باشند به خصوص مسایلی که مربوط به امور مالی است. و همچنین اصل

نماز و زکات و روزه و حج و اصول عقیده در شریعت اسلامی ثابت هستند. آیا واجب بودن خمس در درآمدها با چنین دلایل قاطع قرآنی ثابت است؟ چنان که زکات وارث و امثال آن ثابت هستند؟!.

آیه خمس:

خداوند می فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَجْمَعِينَ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ ﴿٤١﴾ [الأنفال: ٤١]. «بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (باایمان و بی ایمان) (روز جنگ بدر) نازل کردیم، ایمان آورده اید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست».

این تنها جایی است که کلمه خمس در قرآن کریم وارد شده است. همه به اتفاق قبول دارند که مالی که آیه می گوید خمس آن باید جدا شود، غنیمتی است که در جنگ از کفار گرفته می شود، در واجب بودن خمس در این اموال هیچ کس اختلافی ندارد چون آیه به طور قطعی بر آن دلالت می نماید، اما واجب بودن خمس درآمدها در بهترین حالت فقط می توان کلمه خمس به صورت ظنی بر آن دلالت کند. و اگر دقت کنیم هیچ دلالتی ندارد فقط تشابه لفظی وجود دارد، و اگر کلمه خمس که در آیه آمده به صورت قطعی بر خمس درآمدها دلالت می کرد اختلافی پیش نمی آید چنان که مسلمانان در

دلالت این آیه بر مشروعیت نماز و زکات اختلافی ندارد ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلرَّكُوتِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾﴾ [المؤمنون: ١-٤]. «مؤمنان رستگار شدند. آنها که در نمازشان

خشوع دارند؛ و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند؛ و آنها که زکات را انجام می دهند».

و همچنین مسلمین در این اختلافی ندارند که این آیه بر مشروعیت روزه دلالت می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۸۳﴾ [البقرة: ۱۸۳]. «ای افرادی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شده، همان‌گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزکار شوید».

و همچنین در دلالت این آیه بر جدا کردن خمس مال غنیمت اختلاف نکرده‌اند: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ﴾. و همچنین در دلالت امثال این آیات بر امور مهم در شریعت اختلاف ندارند. چنین چیزهایی را خداوند به اجتهاد مجتهدین و نظر فقها رها نکرده است چون اجتهاد به اختلاف می‌انجامد.

و در چنین امور مهمی همانند امور فرعی دین گنجایش اختلاف نیست، و اختلاف در امور مهم دینی به تفرقه و فساد دین و دنیا می‌انجامد، پس چگونه می‌توانیم باور کنیم که مالیاتی سهمگین و هنگفت را خداوند بر بندگان فرض می‌نماید و به خاطر ندادنش آنها را به شدت مجازات می‌کند، اما آن را در کتاب خود بیان نمی‌کند و با دلیل قطعی که جای تاویل نداشته باشد آن را ثابت نمی‌کند؟! چرا خمس درآمدها از این قاعده مستثنی است؟! با اینکه زکات - که نسبت به خمس درآمدها اندک است با دهها دلیل قرآنی ثابت شده است؟! چگونه؟!.

مقایسه زکات با خمس درآمدها

ذکر زکات در دهها آیه قرآن تکرار شده است، در صورتی که خمس درآمدها با آن که چندین برابر زکات است در قرآن ذکر نشده است، و چنین مالیات هنگفتی چنان که قبلاً گفتیم باید دلایل قطعی داشته باشد که جای شکی در آن نباشد. شما چگونه از من می‌خواهی که (۲۰٪) درصد اموال و درآمدهایم را به تو بدهم یا از هر هزار

تومان دویست تومان را به شما بدهم، اما هیچ دلیل روشنی که مرا به این کار ملزم می‌کند ارائه نمی‌دهی؟!.

خداوند بر ثروتمندان واجب کرده که اگر دارایی آنها به حد نصاب که بیست مثقال است رسید بعد از گذشت یک سال بر آن یک چهلیم آن را به عنوان زکات بدهند، یعنی (۲/۵%) آن را بپردازند، خداوند برای این دهها دلیل روشن در قرآن ذکر کرده است که هیچ کس نمی‌تواند در آن شک کند، چگونه عقل قبول می‌کند که خمس را چندین برابر زکات است فرض کند، و حتی یک بار در قرآن آن را ذکر نکرده باشد؟!.

و خمس به زمان و نصاب بستگی ندارد، و به نوعی خاص از مال متعلق نیست، بلکه دادن خمس همه چیز فرض است، حتی خمس خانه و لوازم آن، و آنچه برای آشپزخانه خرید می‌شود، و هدیه‌ای که از کسی گرفته می‌شود، در همه اینها خمس واجب است، بلکه اگر خمس کالایی پراخت شد اما بعد از دادن خمس قیمت آن بالا رفت در مقداری که از قیمت آن وقت کالا اضافه شده خمس واجب می‌شود! کدام عاقل چنین چیزی را قبول می‌کند که این مالیات هنگفت فرض باشد، اما دلیلی برای آن نباشد؟!.

مثالی که مقایسه را بیشتر روشن می‌کند:

اگر فرض کنیم که مردی صاحب خانه و باغ و ماشین باشد و پول نقد هم داشته باشد. چقدر زکات بر او واجب است؟ و چقدر خمس بر او واجب است؟

زکات:

خانه: زکات ندارد.

ماشین: زکات ندارد.

باغ: زکاتی ندارد، و فقط در میوه‌های آن اگر به حد نصاب برسند زکات واجب است.

پول‌ها: اگر به حد نصاب نرسیده باشند در آن زکات واجب نیست، و نصاب

بیست مثقال طلا است.

اگر هر مثقال طلا را پنجاه هزار دینار فرض کنیم، پولها باید به یک میلیون دینار برسند، و یک سال بر آن بگذرد تا زکات در آن واجب شود، و مقدار زکات بیست و پنج هزار دینار خواهد بود. اگر پولها به حد نصاب نرسیده باشند بر این مرد با آن که صاحب خانه و ماشین و باغ و پول است زکات واجب نیست، این بود زکات.

اما خمس:

اگر فرض کنیم قیمت هر یک از خانه و باغ و ماشین سه میلیون باشد و این مرد یک میلیون دینار به اندازه نصاب داشته باشد مجموع دارایی این مرد ده میلیون دینار می شود که خمس آن برابر است با دو میلیون دینار!! یعنی هشتاد برابر زکاتی که بر او واجب است!! یعنی اگر این مرد هشتاد سال زکات اموال خود را بدهد با خمسی که یک بار می دهد برابر نخواهد بود!! و اگر قیمت خانه و باغ و ماشین هر یکی پنجاه میلیون باشد خمس سی میلیون خواهد بود، یعنی بیش از هزار برابر زکات!!.

آیا هیچگاه به این حقیقت وحشتناک فکر کرده اید؟!.

فقهاء این مالیات سنگین را می گیرند در حالی که حتی یک آیه در قرآن نیست که به صراحت بگوید که مردم باید چنین مبلغ هنگفتی را به فقها بدهند!!
برخی از آیاتی که درباره زکات آمده اند:

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَعَاتُوا الزَّكَاةَ وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّكْعِينَ﴾ [البقرة: ۴۳]. «و نماز را بپا دارید، و زکات را بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید (و نماز را با جماعت بگزارید)».

اما نگفت که خمس را بپردازید!

و می فرماید: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَعَاتُوا الزَّكَاةَ﴾ [البقرة:

۸۳]. «و به مردم نیک بگویید؛ نماز را برپا دارید؛ و زکات بدهید».

و نگفت که خمس را بپردازید.

و می فرماید: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَعَاتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۰]. «و نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید؛ و هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت.»

می بینیم که در آیه از خمس یادی نشده و نگفته که خمس را بپردازید.

و می فرماید: ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَعَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَعَاتَى الزَّكَاةَ﴾ [البقرة: ۱۷۷]. «بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب (آسمانی)، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال (خود) را، با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می‌کند؛ نماز را برپا می‌دارد و زکات را می‌پردازد.»

و نفرمود که خمس را بدهد!

و می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَاتُوا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ [البقرة: ۲۷۷]. «کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و نماز را برپا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است.»

و نگفت آنان که ایمان آوردند و ... و خمس را پرداختند!

همه اینها در یک سوره بیان شده که در این سوره همه اوامر و نواهی شریعت بیان شده است، پس چرا خمس ذکر نشده است؟!

و خداوند متعال می فرماید: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَاتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ [التوبة: ۵]. «هرگاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را بپردازند، آنها را رها سازید.»

و خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ﴾ [التوبة: ۱۱]. «(ولی) اگر توبه کنند، نماز را برپا دارند، و زکات را بپردازند، برادر دینی شما هستند».

می‌بینیم که خمس را ذکر نکرده است. و خداوند به حکایت از پیامبرش عیسی عليه السلام می‌گوید: ﴿وَأَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾ [مریم: ۳۱]. «و مرا - هر جا که باشم - وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است».

و خمس را ذکر نکرده است.

و در مورد اسماعیل عليه السلام می‌فرماید: ﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾ [مریم: ۵۵]. «او همواره خانواده‌اش را به نماز و زکات فرمان می‌داد؛ و همواره مورد رضایت پروردگارش بود».

در آیه بیان نشده که اسماعیل عليه السلام خانواده‌اش را به پرداختن خمس دستور می‌داد.

و خداوند در مورد پیامبران \ddagger می‌گوید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ﴾ [الأنبياء: ۷۳]. «و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم».

خداوند نگفته که پیامبران وحی کرده است که چیزی به نام خمس را بپردازند.

و خداوند در مورد صفت حکام و امرای مسلمین می‌گوید: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [الحج: ۴۱]. «همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

و نگفت که خمس را می‌پردازند.

ذکر نشدن خمس در اینجا جالب توجه است... زیرا آیه حکام و مسئولین امر را مخاطب قرار می‌دهد، پس اگر خمس امر جایز و مشروعی می‌بود خداوند حتماً در اینجا در کنار زکات از آن اسم می‌برد. و خداوند در مورد مؤمنان می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾﴾ [المؤمنون: ۱-۴]. «مؤمنان رستگار شدند؛ آنها که در نمازشان خشوع دارند؛ و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند؛ و آنها که زکات را انجام می‌دهند».

و چیزهای دیگری را بیان کرده که خمس از آنها نیست. و در مورد آباد کردن مساجد می‌گوید: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾ [النور: ۳۷]. «مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند».

و همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعْزَمُ مَسْجِدَ اللَّهِ مِنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَعَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ [التوبة: ۱۸]. «مساجد خدا را تنها کسی آباد می‌کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده، و نماز را برپا دارد، و زکات را بپردازد، و جز از خدا ترسد».

و در مورد مادران مؤمنان رضی الله عنهن می‌گوید: ﴿وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَعَاتَيْنِ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [الأحزاب: ۳۳]. «و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید».

و نگفت و خمس را بپردازید!

و می‌فرماید: ﴿وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ [فصلت: ۶-۷]. «وای بر مشرکان. همانها که زکات را نمی‌پردازند».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴿٥٠﴾﴾ [البينة: ۵۰]. «و دستوری به آنها داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند، در حالی که دین خود را برای او خالص کنند، و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند، و این است آیین و دین مستقیم و پایدار».

اینگونه در دهها آیه زکات ذکر می‌شود و خمس حتی برای یک بار ذکر نشده است، نه در کنار زکات از آن ذکری شده، و نه در آیه ای مستقل از آن اسم برده شده است... پس اگر خمس مشروع می‌بود و خدا آن را خواسته بود پس حکمت سکوت چیست؟! همه آنچه خدا فرموده و از بندگانش خواسته و پیامبر به مردم بیان داشته در این آیه خلاصه می‌شود ﴿حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳]. «از اموال آنها صدقه‌ای (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی».

همه آنچه خواسته شده همین است^۱.

۱- کلینی از ابی عبدالله ؛ روایت کرده که گفت: وقتی آیه زکات ﴿حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳]. نازل شده ماه رمضان بود پیامبر به منادی خود دستور داد تا در مدینه اعلام کنید که ای مردم خداوند زکات را بر شما فرض گردانده همان طور که نماز را بر شما فرض کرده است. فروع الکافی ۴۹۷/۳.

مقایسه زکات و خمس

زکات	خمس
۱- نسبت آن: ۴۰/۱ یا ۱۰۰/۲,۵ یا ۱۰۰۰/۲۵	نسبت آن: ۵/۱ یا ۱۰۰/۲۰ یا ۱۰۰۰/۲۰۰
۲- باید مال به حد نصاب رسیده باشد	۲- نصاب شرط نیست به جز در گنج و معدن.
۳- شرط است که یک سال بر دارایی گذشته باشد.	۳- گذشتن سال شرط نیست.
۴- در انواع مشخصی از اموال واجب است.	۴- در همه اموال و دارایی‌ها حتی در هدایا و مسکن و لوازم خانگی واجب است.
۵- فقط بر ثروتمندان واجب است.	۵- بر درآمد ثروتمندان و فقرا واجب است.
۶- به هشت گروه داده می‌شود.	۶- فقط به یک گروه داده می‌شود که فقها یا سادات هستند.
۷- برای رفع نیازهای همه امت مشروع شده است.	۷- فقط مخصوص یک قشر است که قشر فقها یا سادات می‌باشد.
۸- کسی جز نیازمند مستحق زکات نیست.	۸- به فقیه یا (سید) داده می‌شود چه نیازمند باشد چه نیازمند نباشد.

۹- در دهها آیه قرآن ذکر شده است. ۹- ذکر آن به هیچ وجه در قرآن نیامده

است به جز خمس اموالی که در جنگ با کفار به غنیمت گرفته می‌شوند.

۱۰- به آن اهمیت داده نمی‌شود و از آن ۱۰- به شدت بر آن تاکید می‌شود با یادی نمی‌شود با وجود آن که خداوند اینک خداوند آن را ذکر نکرده است. بر آن تاکید کرده است.

برای آن که مقایسه بیشتر روشن شود باید در نظر داشت که زکات مال بسیار کمتر از خمسی است که در آن واجب می‌شود، و علت آن اسبابی است که در بند (۲-۶) جدول گذشته بیان شدند، بنابراین درست نیست که بگوییم خمس هشت برابر زکات است چون خمس ۲۰٪ است که هشت برابر ۲/۵٪ می‌باشد بلکه خمس دهها برابر زکات است.

در مثالی که در صفحات گذشته در بحث (مثالی که مقایسه را بیشتر روشن می‌کند) روشن شد که خمس در یک مال ممکن است هشتاد برابر زکات آن باشد!! بلکه گاهی به هزار برابر هم می‌رسد!!!

سبب نزول آیه:

سوره انفال که در آن آیه خمس ذکر شده این سوره را خداوند به دنبال جنگ بدر نازل کرد آن جنگ بزرگ و سرنوشت‌سازی که خداوند آن را روز جدایی کفر و ایمان نامیده است، و خداوند درس‌ها و پنجهایی که در این جنگ نهفته بود را بیان داشت و مسلمین را امر و نهی نمود و احکامی را بیان کرد، از آن جمله به آنها آموخت که چگونه غنیمت‌هایی را که از مشرکان به دست آورده‌اند تقسیم کنند، بنابراین این سوره را نازل کرد و آن را سوره انفال (اموال به غنیمت گرفته شده) نامید و در آغاز آن بیان کرد که مؤمنان درباره غنیمت آن و کیفیت تقسیم آن از تو می‌پرسند، و فرمود:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [الأنفال: ۱].

سپس اوصاف مومنان حقیقی را بیان کرد و آنگاه به بیان وقایع جنگ از قبیل حرکت پیامبر از خانه‌اش تا ورودش به میدان جنگ و صحنه‌هایی از کارزار پرداخت، و نیز با اشاره به فرو فرستادن ملائکه و پیروزی مؤمنان و شکست کافران، مومنان را به آمادگی سفارش کرد. و حکم اسیران و فدیة گرفتن از آنها و دعوت دادنشان به اسلام را متذکر شد، و در پایان سوره باز صفت مؤمنان حقیقی را بیان کرد و فرمود: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوْا وَنَصَرُوا﴾ [الأنفال: ۷۴]. «و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند».

و تقریباً در وسط سوره حکم تقسیم غنیمت و گروه‌هایی که غنیمت به آنها تعلق می‌گیرد را بیان کرد و فرمود: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾ [الأنفال: ۴۱].

پس درآمدها به این موضوع که آیه از آن سخن می‌گوید چه ربطی دارند تا خمس آن پرداخت شود؟!.

سیاق آیه:

سیاق آیه در تفسیر آیه و شناخت معنی آن و منظور گوینده ارتباط اساسی دارد. هر کلمه و عبارتی در هر جایی به مناسبت آن جا و یا بر حسب ترکیب کلام و موضوعی که بیان می‌شود معنایی دارد که در جایی دیگر آن معنی را نمی‌دهد. بیرون آوردن کلمه از سیاق و جای آن و حمل کردن آن به یکی از معنی‌هایی که احتمال می‌رود بدون آن قرینه‌ای باشد یا ربطی به آن معنی داشته باشد دیوانگی و هذیان است! پس چگونه جایز است که ما با سخن خداوند رفتاری اینگونه داشته باشیم؟! و آیه را از سیاق و موضوع آن که جهاد و کارزار است بیرون بیاوریم، و به سوی موضوعی کاملاً متفاوت بکشانیم و بگوییم منظور اموال مسلمانان است؟! موضوع

آیه اموالی است که از کافران در میدان جنگ به دست می‌آید، نه اموال تجار و کسبه و بازاری‌های مسلمین که با کسی جنگی ندارند!

قرآن بین درآمدها و غنیمت‌ها فرق گذاشته است، خداوند در کتاب خود بین کسب و درآمد و غنیمت فرق گذاشته است، و بیان کرده که درآمد زکات و صدقه واجب است: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۲۶۷]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از قسمت‌های پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده‌اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته‌ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید».

این آیه در ضمن چهارده آیه آمده که از انفاق و بخشندگی سخن می‌گویند و این آیات با این آیه شروع می‌شوند: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۱]. «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یکصد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می‌کند؛ و خدا (از نظر قدرت و رحمت،) وسیع، و (به همه چیز) داناست».

و با این آیه تمام می‌شوند که ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۴]. «آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می‌شوند».

سپس بعد از این خداوند هفت آیه در مورد ربا بیان نموده و در دو آیه درباره وام سخن گفته و آنگاه سوره را به سه آیه تمام کرده است و به هیچ وجه ذکر نکرده که در درآمدها چیزی به نام خمس واجب است.

اما در سوره انفال وقتی قتال و جنگ را بیان کرده فرموده است که در غنیمت‌های به دست آمده از جنگ خمس واجب است و فرموده: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ [الأنفال: ۴۱].

پس خمس در اموال غنیمت واجب است، نه در درآمدها، و اگر در درآمدها واجب می‌بود خداوند می‌فرمود: (واعلموا أنها كسبتم من شيء فإن لله خمسه) بدانید که همه آنچه را که به دست می‌آوردی یک پنجم آن متعلق به خداست.

اما می‌بینیم که خداوند چنین نفرموده و بلکه فرموده است: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ [الأنفال: ۴۱]. «بدانید که همه غنائمی را که فرا جنگ می‌آورید یک پنجم آن متعلق به خداست».

بنابراین فکر کنید.

غنیمت در زبان قرآن

غنیمت شش بار در قرآن ذکر شده است، چهار بار با کلمه (غنم) و دو بار با صیغه جمع (مغانم) بیان شده است، و به جز این دو صیغه با صیغه‌ای دیگر بیان نشده است. و در هر شش جا غنیمت بر اموالی که از کفار در جنگ گرفته می‌شود اطلاق گردیده است، و حتی در یک جا از این شش مورد کوچکترین اشاره‌ای به آنچه مسلمان در دست دارد یا اموالی که مسلمان به دست می‌آورد، نشده است.

جاههایی در قرآن که کلمه غنیمت در آن ذکر شده است: ﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِّتَأْخُذُوا ذُرُوعًا نَّتَّبِعُكُمْ ۗ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ قُل لَّن نَّتَّبِعُونَ كَذَلِكَ قَالِ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ ۗ فَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا ۗ بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾ قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمِ أُولِي الْأَسْبَابِ شَدِيدٍ ۚ ثَقُلَتْ أَوْدَانُهُمْ ۖ أَوْ يَسْلُمُونَ ۗ فَاِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا

وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾ [الفتح: ۱۵-۱۶].
 «هنگامی که شما برای به دست آوردن غنائم (خیر) حرکت می‌کنید، متخلفان (حدیبیه) می‌گویند: بگذارید ما هم در پی شما بیاییم، آنها می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند؛ بگو: «هرگز نباید بدنبال ما بیاید؛ این گونه خداوند قبل از (رجوع ما به مدینه) گفته است!» آنها به زودی می‌گویند: «شما نسبت به ما حسد می‌ورزید!» ولی آنها جز اندکی (از دین) نمی‌فهمند. به متخلفان از اعراب بگو: «بزودی از شما دعوت می‌شود که بسوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند».

تا اینکه می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ [الفتح: ۱۸]. «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی (یعنی فتح خیر) بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

۲- ﴿وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾ [الفتح: ۱۹].
 «و (همچنین) غنائم بسیاری که (از اموال یهود) به دست می‌آورید؛ و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است».

۳- ﴿وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾ [الفتح: ۲۰]. «خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده بود که آنها را به دست می‌آوردید، ولی این یکی (غنائم خیر) را زودتر برای شما فراهم ساخت؛ و دست تعدی مردم (دشمنان) را از شما بازداشت تا نشانه‌ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند».

۴- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ آَلَقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَعَانِمٌ كَثِيرَةٌ﴾ [النساء: ۹۴]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید! و بخاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویید: «مسلمان نیستی» زیرا غنیمتهای فراوانی (برای شما) نزد خداست.»

۵- ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُشْخَنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾﴾ [الأنفال: ۶۷-۶۹]. «هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید؛ (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید، و در برابر گرفتن فدیة آزاد کنید؛ ولی خداوند، سرای دیگر را (برای شما) می‌خواهد؛ و خداوند قادر و حکیم است. اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ، هیچ امتی را کیفر ندهد)، بخاطر چیزی (اسیرانی) که گرفتید، مجازات بزرگی به شما می‌رسید. از آنچه به غنیمت گرفته‌اید، حلال و پاکیزه بخورید؛ و از خدا بپرهیزید؛ خداوند آمرزنده و مهربان است.»

۶- و در همین سوره انفال آیه ۴۱ می‌فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾ [الأنفال: ۴۱]. «بدانید که همه غنائمی را که فرا چنگ می‌آورید یک پنجم آن متعلق به خداست.»

بنابراین کلمه غنیمت در قرآن فقط در مورد غنائمی به کار رفته که در میدان جنگ از کفار گرفته می‌شوند و یا به عنوان فدیة اسیران پرداخت می‌گردند. و یک جا کلمه خمس ذکر نشده است.

بنابراین هرکس از اموال و دارایی‌های مسلمین خمس بگیرد او در حقیقت با اموال مسلمین رفتاری نموده که با غنیمت آن گونه رفتار می‌شود و غنیمت مالی است که بوسیله جنگیدن و کارزار از دشمنان اسلام گرفته می‌شود و در قرآن غنیمت معنایی غیر از این ندارد، و کسی که از اموال مسلمین خمس می‌گیرد گویا او با مسلمین رفتاری را در پیش گرفته که با کفاری که با مسلمین در ستیز هستند انجام می‌شود.

و اگر کسی چیزی دیگری می‌گوید باید دلیلی قطعی از قرآن ارائه دهد و ما چیزی غیر از دلیل قرآن را قبول نمی‌کنیم چون قرآن همه امور مهم دین را بیان کرده است و چیزی از آن را فرو گذار نکرده است.

و این مسلمانهایی که فقها خمس اموالشان را می‌گیرند از دین برنگشته‌اند و با اهل دین در جنگ و ستیز نیستند، پس چگونه از اموال آنها خمس گرفته می‌شود؟!

غنیمت مال خاص و مستقلی است

گر چه می‌توان گفت که غنیمت هم نوعی درآمد است اما باید گفت که هر درآمدی غنیمت نیست. چون غنیمت درآمد خاصی است که شرایطی دارد که اگر آن شرایط وجود نداشته باشند نمی‌توان آن درآمد را، غنیمت نامید.

اگر می‌توان گفت که هر غنیمتی درآمد است، اما نمی‌توان گفت که هر درآمدی غنیمت است.

چنان که شما می‌گویید هر پارچه‌ای لباس است ولی هر لباسی پارچه نیست. به عنوان مثال اگر شما از هر پارچه‌ای مالیات بگیری، مالیات گیرنده حق ندارد از شلوار یا کلاه به بهانه اینکه همه لباس هستند مالیات بگیرد و بگوید پارچه لباس است، و شلوار هم لباس است، باید از همه مالیات گرفته شود، ما به او خواهیم گفت درست است که کلاه و شلوار پوشیدنی و لباس هستند، ولی مالیات از پوشش مخصوصی که پارچه است گرفته می‌شود، و ما فقط از پارچه مالیات می‌دهیم، و اینگونه اشکال رفع می‌شود مگر آن که مالیات‌گیرنده اهداف دیگری داشته باشد و

بکوشد با کلمات بازی کند و به هدف خود برسد. و همچنین غنیمت درآمد خاصی است، و وقتی خداوند از آن مالیات مشخصی که مقدار آن یک پنجم است را فرض کرده است، درست نیست که ما این مالیات را تعمیم بدهیم تا شامل همه انواع درآمدها باشد، زیرا قرآن فقط خمس را در غنیمت که کسب و درآمد مخصوصی است فرض گردانیده است، از این رو شامل همه انواع درآمدها نمی‌شود، چنان که در مثال گذشته مالیات فقط به پوشش مخصوصی که پارچه است تعلق می‌گیرد، نه در همه انواع پوشش‌ها.

و اینهایی که می‌گویند که از همه دارایی‌ها و درآمدها باید خمس پرداخت، با کلمات بازی کرده و می‌گویند هر غنیمتی درآمد و دارایی است، پس هر دارایی و درآمدی غنیمت است.

و این سخن آنها امکان پذیر نیست، پس خمس دارایی‌ها دستور بی‌پایه و بی‌اساس است. و اگر در همه درآمدها خمس واجب می‌بود خداوند آن را با کلمه واضح و مناسب و مشخص بیان می‌کرد و می‌گفت: (واعلموا أنَّ ما کسبتم فأنَّ لله خمسهُ).. هر چه بدست آوردید خمس آن مال خداست. اما خداوند چنین نگفت و فرمود: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ﴾ [الأنفال: ۴۱]. «بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر است».

امام صادق علیه السلام سخن ما را تایید می‌کند:

در روایت‌های زیادی از امام صادق غنیمت همان گونه تعریف شده که ما آن را تعریف کردیم، طوسی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی غنائم را پیش پیامبر می‌آوردند بهترین آن را برمی‌داشت سپس باقی مانده را به پنج قسمت تقسیم می‌کرد و آنگاه یک پنجم دیگر را بین مردم تقسیم می‌کرد.^۱

و همچنین از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود: به جز در غنائم، در دیگر چیزها خمس واجب نیست^۱.

و نیز در منابع زیادی که از خمس سخن گفته‌اند خمس اینگونه تعریف شده، و سید خوئی آن را چنین تعریف کرده است:

غنائم اموالی است که در جنگ با کفار از دست کفاری گرفته می‌شود که جنگیدن با آنها جایز است^۲.

و سید محمد صادق صدر آن را چنین تعریف می‌کند:

غنائم اموال و چیزهای منقول هستند که با جنگ از کافرانی گرفته می‌شود که جنگیدن با آنها جایز است^۳.

فیء و خمس:

فیء: غنیمت‌هایی هستند که مسلمین بدون جنگ از کفار می‌گیرند مانند اینکه فقط با محاصره کفار آن را به دست آورده باشند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ

عَلَيْهِ مِنْ حَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ﴾ [الحشر: ۶]. «و آنچه را خدا از آنان (یهود) به رسولش بازگرداند، (او بخشیده)، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدند) نه اسبی تاختید، و نه شتری».

آنچه در مورد فیء برای ما مهم است چند چیز هستند که عبارتند از:

۱- تقسیم آن، که خداوند آن را همانند فیء تقسیم کرده است و فرموده: ﴿مَّا

أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ

۱- حواله گذشته ۵۶/۲.

۲- منهاج الصالحین خوئی: ۳۲۵/۱.

۳- الخمس بین السائل والمجيب: ص ۴.

وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ﴿۷﴾ [الحشر: ۷]. «آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا، و رسول، و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است».

و در مورد خمس فرموده است ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُصَّةٌ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ [الأنفال: ۴۱]. «بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است».

اهمیت تقسیم به خاطر امور ذیل است:

۲- ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ [الحشر: ۷]. «تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد».

آیه می گوید به خاطر آن غنیمت بر افراد مذکور تقسیم می شود که اموال فقط دست یک قشر از جامعه قرار نگیرد، و تنها در میان آنها دست به دست نگردد، که اگر چنین باشد به فقیر چیزی نمی رسد، چنان که خداوند می فرماید: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ [الحشر: ۷]. «آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا، و رسول، و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد».

بنابراین فیء (غنیمت) را چند قسمت کرده که در چند جهت مصرف می شوند. و اگر تنها مختص به یک گروه باشد، بر عکس آنچه منظور است خواهد بود، و خداوند مرادش را به صورت موکد بیان داشته، و از مخالفت ورزیدن با آن به شدت

بر حذر داشته است، و در پایان همین آیه می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الحشر: ۱۷]. «آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و آنچه نهی کرده خوداری ننمایید، و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است».

پس اگر غنیمت فقط منحصر به یک گروه باشد، آن گروه قطعاً ثروتمند خواهند شد، و اموال در میان قشر ثروتمندان دست به دست خواهد گردید، و همچنین اگر خمس مختص به یک قشر باشد، به همان چیزی خواهد انجامید که خداوند از آن بر حذر داشته است، چون در جامعه قشر ثروتمند و مرفه‌ای که طبقه مردان دینی (روحانیون) می‌باشند به وجود خواهد آمد، و ثروت در دست اینها خواهد بود، و به فقرا نخواهد رسید.

(و هر وضعیتی که سبب شود تا دارائی و اموال فقط در میان ثروتمندان دست به دست شوند مخالف با نظریه اقتصاد اسلامی است). و قطعاً از چنین وضعیتی امور بدی پدید خواهد آمد که از آن جمله فاسد شدن این قشر است که برای اصلاح مردم به آنها مراجعه می‌شود.

۳- فیء بیشتر است یا خمس؟

فیء کمتر اتفاق می‌افتد چنان که در تاریخ مشخص است و در این زمان تقریباً می‌توان گفت که اصلاً وجودی ندارد.

اما بر عکس این، خمس درآمدها فراوان و هنگفت و همیشگی است. پس وقتی اگر فیء (غنیمت) فقط به یک قشر تعلق داشته باشد، سبب می‌شود تا اموال تنها در میان ثروتمندان دست به دست شوند در مورد خمس چه می‌گوئید؟!

پاسخ چیزی است که مشاهده می‌کنید، نه آنچه می‌شنوید! و شما به وضعیت موجود بنگرید تا نیازی به سخن‌های زیاد نباشد!!

۴- یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده همه امت اسلامی است.

بعد از آیه هفتم سوره حشر آیه هشتم می آید که آیه هفتم را تفسیر می کند و کسانی را که مستحق «فیء» و غنیمت هستند بیان می نماید و می گوید که این اموال: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجْبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹].

همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده اند آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می جویند و خدا و پیامبرش را یاری می دهند و اینان را ستانند. و آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده اند و در درون احساس رغبت و نیازی نمی کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است. و ایشان را بر خود ترجیح می دهند هر چند که خود سخت نیازمند باشند. یعنی این اموال به غنیمت گرفته شده از آن مهاجرین و انصار است.

و در سیرت پیامبر ﷺ آمده است که ایشان ﷺ اموال به دست آمده از یهودیان بنی نضیر را به مهاجران داد، چون نیازمند بودند و نیز به سه نفر از انصار که به شدت نیاز داشتند هم داد.

سپس خداوند گروه سومی از مستحقان غنیمت را بیان کرد و فرمود: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ [الحشر: ۱۰]. کسانی که بعد از ایشان به دنیا می آیند یعنی کسانی که بعد از مهاجرین و انصار پا به دنیا می گذارند، همچنین مستحق غنیمت هستند. و اینگونه خداوند فیء (غنیمت) را برای همه نیازمندان امت در همه نسلها قرار داده و آن را منحصر به خویشاوندان پیامبر نکرده است.

و آنچه در آیه ۷ سوره حشر آمده که ﴿وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾ [الحشر: ۷]. و در آیه ۴۱ انفال نیز ذکر شده، ویژه یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده بنی هاشم نیست، بلکه همه یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده امت اسلامی را شامل می‌گردد، و دلیلی برای تخصیص نیست جز گمان و حدس! و آنچه ما در اینجا نیاز داریم نصی است که به صورت قطعی بر چنین مفهومی دلالت کند، و چنین نصی وجود ندارد!!

در آنچه گفتیم فکر و تامل کنید که به امید خدا در این موضوع کفایت خواهد کرد. و اینگونه روشن می‌شود که در قرآن به هیچ وجه ذکر نشده که یک پنجم دارائی‌های مسلمین باید به فقیه داده شود، بلکه چنین چیز با نصوص قرآن و قواعد کلی آن منافات و تضاد دارد.

فصل دوّم: خمس درآمدها در محکمه تاریخ

مالیات خمس:

دکتر موسی موسوی می‌گوید: تفسیر غنیمت به درآمدها و سودها چیزی است که جز پیش فقهای شیعه در جایی دیگر دیده نمی‌شود. آیه به صراحت می‌گوید که خمس در مورد غنائم جنگی است، نه در سود درآمدها. روشن‌ترین دلیل برای اینکه دادن خمس درآمدها واجب نیست، سیره پیامبر ﷺ و سیره خلفای بعد از اوست که علی نیز از خلفای او بوده است، و حتی سیره ائمه شیعه دلیل روشنی است بر اینکه خمس گرفتن از درآمدها مشروعیت ندارد. زیرا سیره‌نگاران سیره پیامبر را نوشته‌اند، و همه کارهای کوچک و بزرگ او، و اوامر و نواهی او را نگاشته‌اند، چنین چیزی بیان نکرده‌اند که پیامبر در دوران حیات خویش کسی را به بازار مدینه می‌فرستاد، تا یک پنجم سودهای اموال مردم را بگیرد، با اینکه سیره‌نگاران حتی اسامی کسانی را که پیامبر آنان را برای جمع‌آوری زکات اموال مسلمین می‌فرستاد، نوشته و ثبت کرده‌اند. و همچنین کسانی که تاریخ خلفا و امام علی را نوشته‌اند در هیچ جایی نگفته‌اند که یکی از آنها از مردم خمس می‌گرفت، یا آنها عاملان خود را برای جمع‌آوری خمس می‌فرستاده‌اند.

و زندگی امام علی در کوفه معروف و مشخص است، و هیچ‌گاه اتفاق نیافتاده که امام کسانی را به بازار کوفه بفرستد تا از مردم خمس بگیرند، و یا هیچ‌گاه چنین نبوده

که از فرمانداران خود در گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی تحت فرمانش بخواهد که از مردم خمس بگیرند، و به بیت المال در کوفه واریز کنند، و همچنین سیره‌نگاران ائمه هرگز ذکر نکرده‌اند که ائمه از مردم خمس می‌گرفتند و یا کسی مالی به نام خمس به آنها داده است^۱.

جنگ ابوبکر صدیق با آنان که از دادن زکات ابا و ورزیدند، ابوبکر صدیق $\textcircled{\text{O}}$ با مرتدین و منکران زکات به یک صورت جنگید، کتابهای فقه و سیره و تاریخ نوشته‌اند که اینها از دادن زکات امتناع ورزیدند، و نگفته‌اند که آنها از دادن چیزی به نام خمس سرباز زدند، با اینکه اگر خمس مشروعیت می‌داشت و از واجبات می‌بود همانند زکات از دادن آن ابا و می‌ورزیدند، و قطعاً کتابهای تاریخ و فقه و سیره می‌نوشتند که آنها از دادن خمس سرباز زده‌اند، و گفته می‌شد جنگ با آنان که از دادن خمس سرباز زدند، چون خمس بیشتر از زکات است، و یا اینکه چنین گفته می‌شد که جنگ با کسانی که از دادن خمس و زکات امتناع کردند. آیا معقول است که بگوییم آنها از دادن زکات سرباز زدند، اما خمس را می‌دادند؟ یا اینکه خمس را هم ندادند؟ ولی مؤرخین و کتابهای سیرت و فقهاء همه با هم توافق کردند که از خمس یادی نکنند، و آن را به حساب نیاورند؟!.

یا اینکه معقول این است که بگوییم چنین چیزی اصلاً وجود نداشت تا آنها از دادن آن امتناع ورزند، یا از کسی چنین چیزی خواسته شود.

عباسی‌ها و خمس

عباسی‌ها فرزندان عباس عموی پیامبر $\textcircled{\text{O}}$ هستند، آنها بدون اختلاف از خویشاوندان پیامبر می‌باشند و (ذی القربی) که در آیه آمده قطعاً آنها را شامل می‌شود. کلینی می‌گوید: کسانی که خداوند خمس را متعلق به آنها گردانده

۱- الشیعة و التصحیح.

خویشاوندان پیامبر ﷺ هستند که خداوند آنها را بیان کرده و فرموده: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. و خویشاوندان نزدیک خود را بترسان، و آنها فرزندان پسر و دختر عبدالمطلب می‌باشند. و عباس یکی از ده فرزند عبدالمطلب است، پس نص قرآنی به هر صورتی که تفسیر شود او و فرزندان او را شامل می‌گردد، فرزندان عباس به خلافت و حکومت رسیدند و قرن‌های زیاد حاکم و فرمانروای دولت اسلامی بودند، آنها می‌توانستند مردم را مجبور کنند تا حق آنها را از خمس بدهند، اما هرگز چنین نکردند و تاریخ به هیچ وجه چنین چیزی را ذکر نکرده است. پس چرا آنها خمس نگرفتند؟ آیا نمی‌دانستند که دارای چنین حقی هستند؟ یا اینکه آنها عرب نبودند بنابراین قرآن برایشان مشکل بود و آن را نمی‌فهمیدند؟ یا اینکه می‌دانستند که چنین حقی دارند اما آن را رها کردند؟ پس چرا رهاش کردند؟!!! آیا با اینکه قدرت در دستشان بود و دلیل شرعی داشتند که خمس واجب است ترسیدند؟ آیا از روی پرهیزگاری آن را نگرفتند؟ یا اینکه دلشان به حال مردم می‌سوخت؟ یا اینکه معتقدان به وجوب خمس آنها را متهم می‌کنند که انسانهایی بی‌رحم بوده‌اند و پرهیزگاری نداشته‌اند! و آیا کسی می‌تواند بگوید که سنت به مردم از شریعت خدا مهربان‌تر است؟ هرگز نه، یا اینکه آنها علاقه‌ای نداشتند، و با داشتن زهد و ورع خود را از چنین چیزهایی دور می‌داشتند؟ یا چیز دیگر؟!.

تنها پاسخ این است که خمس دارائی‌ها در اسلام مشروعیتی ندارد... بنابراین هیچ دولت عباسی یا علوی یا دیگر دولتی که منتسب به خاندان بنی‌هاشم بوده است اقدام به گرفتن خمس از ملت خود نکرده است، به خصوص که ستمگران تاریخ خواه مسلمان و خواه کافر از خوردن اموال مردم به ناحق پرهیز نمی‌کرده‌اند، و تحت هر اسمی که بوده آن را می‌خورده‌اند. پس چگونه از خوردن خمس اگر مشروع

و حلال می‌بود پرهیز می‌کردند، با اینکه در دیگر جاهها با آنکه حرام بوده پرهیز نمی‌کرده‌اند؟!.

آیا کار جایز و حلال را انجام نمی‌دادند، و همان کار از طریق حرام و ناجایز انجام می‌داده‌اند؟! آیا معقول است که ستمگری اموال زیادی را که حق او هستند رها کند تا مقدار اندکی از اموال را که خوردنش او را بدنام می‌کند به دست بیاورد و بقاءد؟!.

فرعون‌ها و خمس

در قرآن کریم و سنت پیامبر و سیره خلفای راشدین و دیگر حکام مسلمین ذکری از خمس به میان نیامده است، و ما در تاریخ اسلام و دیگر امت‌ها ندیده‌ایم که چنین مالیات سهمگین و هنگفتی بر مردم تحمیل شود، و از اموال آنها گرفته شود. به جز اینکه تورات یهودیان در چند جا گفته است که پادشاه مصر در زمان قحط سالی که در دوران یوسف عليه السلام رخ داد چنین مالیاتی را بر ملت مصر تحمیل کرد، او بعد از آن که ملت مصر به شدت دچار فقر و گرسنگی شدند آنها و زمین‌هایشان را خرید و همه برده او شدند، سپس او آنها را در مزرعه‌هایشان بکار می‌گرفت به این شرط که یک پنجم محصول را به او بدهند، و چهار پنجم دیگر آن مال خود آنها باشد، و او وزیرش یوسف را موظف کرد تا این مالیات را جمع‌آوری نماید. اما مردان مذهبی (روحانیون) همانند امروز از دادن خمس مستثنی بودند و این مالیات از آنها گرفته نمی‌شد.

در کتاب مقدس یهودیان آمده است: (... آنگاه یوسف همه زمین‌های مصر را برای فرعون خریداری کرد، زیرا آنها به علت گرسنگی شدید هر یک مزرعه‌اش را به فرعون فروخته بود و اینگونه زمین‌ها همه مال فرعون بود، و ملت را در میان شهرهای مصر پراکنده کرد، به جز زمین‌های مردان مذهبی (روحانیون) که خریداری نشده بودند و متعلق به خودشان بودند، چون روحانیون از فرعون حقوق می‌گرفتند، و آنها حقوق خود را می‌خوردند و به خاطر این نیازی نداشتند که زمین‌هایشان را بفروشند. یوسف به ملت مصر گفت من امروز شما را خریداری کرده‌ام و شما و زمین‌هایتان به

فرعون تعلق دارید، زمین‌ها را تخم بکارید و وقتی محصول دادند خمس (یک پنجم) آن را به فرعون بدهید و چهار پنجم دیگر آن مال شماست که از آن برای خود بذر نگهداری کنید و دوباره بکارید و نیز توشه خانوادگی تان می‌باشد.

گفتند: خوب است ما بردگان فرعون خواهیم بود، و تا به امروز یوسف این را در مصر قانون کرد که خمس را به فرعون بدهند، به جز زمین‌های روحانیون که مال فرعون نبود، و اسرائیل در سرزمین مصر در جاسان اقامت گزید و مالک آن جا شدند و تعدادشان زیاد گردید.^۱

تأملی بر این نص

در این نص تورات آمده است که فرعون با وجود آن که طاغوت و مستکبر بود زمانی خمس را بر ملت خود واجب گرداند که آنها و زمین‌هایشان را خرید و آنها برده او شدند، و زمین‌هایشان در مالکیت او قرار گرفت! یعنی فرعون وقتی از آنها خمس می‌گرفت، رفتاری با آنها کرد که سید با برده‌اش می‌کند، یعنی پرداختن خمس در باور و آئین فرعون چیزی بود که باید برده به آقا و صاحبش بپردازد!!

آیا نگاه شریعت فرعون یا اسرائیل به انسان نگاهی مهربانانه‌تر و پیشرفته‌تر بوده است، و در آن زمان‌های بسیار دور که بشریت از ارتجاع و نگاه ناقص به انسان رنج می‌برد با وجود آن دادن خمس را به این معنا قرار داده است که کسی که خمس می‌دهد برده کسی است که خمس می‌گیرد!! بنابراین گرفتن خمس از انسانهای آزاد را جایز ندانسته است، و شریعت فرعون این را چیزی می‌داند که فقط شایسته بردگان است، پس چگونه بعد از آن شریعت آسمانی محمد ﷺ که بشریت را ظلم و به بردگی کشاندن انسانها آزاد کرد می‌آید، برده شدن را مدال افتخاری در گردن آزادگان قرار می‌دهد!!

۱- فصل ۴۷ سفر التکوین آیات ۲۰-۲۷ و همچنین خمس در فصل ۴۱ آیه ۲۵ ذکر شده است.

اگر کسی با کفش خود به سر کسی دیگر بزند تردیدی نیست که این کار زشتی است که نباید در برابر آن سکونت کرد، اما از آن بدتر این است که چنین چیزی را افتخاری بدانند! و بدتر از آن این است که انسان از کسی که با کفش بر سر او زده سپاسگذاری کند، و مراسم بزرگداشت برای او برقرار نماید!

در نسی که از تورات نقل شد نیز این امر قابل تأمل است که فرعون با وجود مقام و گستردگی فرمانروایی و بزرگی پادشاهی اش، و قدرت و شدت خود، گرفتن خمس اموال مردم را بدون آن که در عوض چیزی داده باشد زیاده‌روی می‌دانست، بنابراین او بعد از آن که آنها و زمین‌هایش را با پول خودش خرید از آنها خمس می‌گرفت، چون این مالیات زیاد و سنگین بود، خمس تمام دارائی‌ها و درآمدهای مردم!!

و امروز کسانی می‌آیند که یک درهم و دینار نداده‌اند و هیچ زحمتی نکشیده‌اند و عرقی نریخته‌اند، اینها می‌آیند تا مردم اموال خود را با آنها تقسیم کنند و مفت و مجانی خمس اموال مردم را بدون خجالت و حیا می‌گیرند، بلکه اضافه بر آن منت می‌گذارند!! و در پایان می‌گویم: آیا خمس از آن جا به ما سرایت کرده و ما آن را از تورات یهودیان و علمای آنها وارد مذهب خود کرده‌ایم؟!.

فصل سوّم: خمس درآمدها

نظریه و اجرا

با قطع نظر از اینکه نظریه خمس پوچ و باطل و اشتباه است، واقعیت و وضعیت حاکم شاهد تناقض آشکاری بین نظریه و اجرا می‌باشد!

جامعه آکنده از افراد فقیر و نیازمند است، حتی کسانی که نسبشان به عبدالمطلب یا امیرالمؤمنین علی علیه السلام یا حسین علیه السلام می‌رسد نیز در فقر دست و پا می‌زنند، و با وجود اینکه از سادات هستند هیچ چیزی از خمس به آنها نمی‌رسد!!

بلکه خمس در میان قشر مشخصی دست به دست می‌گردد، و به فقرا و نیازمندی که زندگی را با سختی و رنج به سر می‌کنند چیزی نمی‌رسد، آری کسانی میلیاردها پول و گنج‌های طلا و نقره اندوخته‌اند، و در کاخ‌های مجلل زندگی می‌کنند، و بر ماشین‌های گران قیمت سوار می‌شوند، و مؤسسه‌های مالی بزرگی را در داخل و خارج کشور اداره می‌کنند، این فقرا را فراموش کرده‌اند و از احوال برادران و هم‌کیشان خود جو یا نمی‌شوند!

به چه حق این مستمندان که بیشترشان از خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند محروم می‌شوند؟! بلکه بسیاری از این مستمندان با اینکه خودشان نیازمند هستند اموال خود را به این ثروتمندان مرفّه می‌پردازند!

اگر جدی می‌بودند

می‌گویند خمس حق ذریه اهل بیت و فرزندان پیامبر است، بنابراین عقیده کسانی که این اموال هنگفت را جمع آوری می‌کنند و تحویل می‌گیرند باید در هر محله‌ای آمارگیری کنند که چند نفر از سادات و منتسبان به اهل بیت زندگی می‌کنند، به خصوص باید آمار فقرا و نیازمندان را بگیرند تا خمس را بر آنها تقسیم نمایند، و یا حداقل نیازهای افراد نیازمندان را برآورده سازند. و این برای کسانی که در حوزه‌هایشان اموال هنگفتی انباشته شده غیر ممکن نیست، اگر در اعتقاد خود جدی می‌بودند، و راست می‌گفتند. گرچه آنان که این اموال را در دست دارند گوش هیچ کسی به چنین سخنی بدهکار نیست، و بدان توجهی نمی‌کنند، اما به برادران و هم‌کیشان محروم خود می‌گویم که چرا حقوقشان را که فتوای مذهب به آنها می‌دهد را مطالبه نمی‌کنند؟

آیا نمی‌دانند که فتوایی که متأخرین علمای مذهب بر آن اتفاق کرده‌اند به صراحت می‌گوید که: نصف خمس حق خدا و پیامبر و امام غایب است که به مجتهد داده می‌شود، و نصف دیگر آن را مجتهد باید بر فقرای هاشمی و تیمان و مستمندان هاشمی تقسیم کند؟!.

و از موارد مصرف نصفی که به مجتهد داده می‌شود عموم فقرای است محمد ﷺ هستند، آیا واقعاً چنین فتوایی در دنیا واقع اجرا می‌شود؟ و آیا واقعاً نصف خمس میان بنی هاشم که فرزندان عباس و جعفر و عقیل برادران امیرالمؤمنین علی از آنها هستند تقسیم می‌شود؟ یا اینکه همه را مجتهد بدون رعایت این تقسیم خرج می‌کند، بدون آن که کسی از او بپرسد، یا او را زیر نظر داشته باشد؟!.

مجتهدین چه ربطی با خمس دارند

آنچه واقعیت است و مشاهده می‌شود این است که هر مجتهدی حق دارد خمس را بگیرد، بدون در نظر گرفتن اینکه به اهل بیت منتسب باشد یا نه؟ بلکه حتی این مطرح نیست که عرب باشد یا عجم، با اینکه آیه تصریح کرده که (ذی القربی)، و نه گفته (کسی که فتوا می‌دهد) پس به چه حقی مجتهدا در خمس سهم دارد؟! و اجتهاد چه ربطی با خمس دارد؟! آیه مناط و علت حکم خویشاوندی و نسب قرار داده است، نه علم و اجتهاد، پس چگونه چیزی دیگر سبب مستحق شدن خمس گردیده است؟! و ما می‌پرسیم وقتی مجتهدا خمس را به عنوان نماینده و نایب امام در قضاوت و فتوا دادن، و یا به عنوان نایب مطلق امام تحویل می‌گیرد، آیا فقها در زمان خلفیه راشد علی علیه السلام در مناطق دور دست مانند حجاز و مصر و خراسان به عنوان نواب امام از مردم خمس می‌گرفتند؟!.

و آیا در زمان پیامبر فقها و امرا خمس اموال و درآمدهای مردم را می‌گرفتند؟ و در جاهایی که پیامبر حضور نداشت به عنوان نواب او چنین می‌کردند؟! تنها جواب این پرسش این است که قطعاً نه! پس اجتهاد چه ربطی به خمس دارد؟ و در زمان ائمه اجتهاد با خمس ربطی نداشته است، با این که فقیه یا امیر نقش نیابت را بازی می‌کرده است، زیرا امام قادر به اداره سرزمین‌های دور دست نبوده که خودش به طور مستقیم آن را اداره نماید؟!.

و سوالی دیگر داریم و آن اینکه وقتی مقلد خمس خود را به فقیه می‌دهد، فقیه اگر از ذریه اهل بیت نباشد خمس خود را به چه کسی می‌دهد؟!.

و اگر فقیه عجم بود و عرب نبود خمس خود را به چه کسی می‌دهد؟!.

آیا نصی وجود دارد که فقیه را استثناء کند؟ یا او را از دادن این واجب معاف گرداند؟! و اگر مسلمانی مقلد نباشد یعنی فقط از رای یک فقیه تقلید نکند... آیا خمس

از او ساقط است یا اینکه او خودش به دل خواه خود می‌تواند در آن تصرف کند؟! و از جمله دلایل روشن بر اینکه مجتهد با خمس ربطی ندارد این است که نظریه دادن خمس به مجتهد قرن‌ها بعد پدید آمده است، و بعد از آن که ذهن‌ها بعد از تفکر زیاد خسته شدند به این روی آوردند، و اگر ارتباطی بین فقیه و خمس می‌بود قرن‌ها این فتوا به تاخیر نمی‌افتاد، و از همان روز اول که این آیه نازل شده بود این فتوا ظاهر می‌شد، و یا بعد از پایان یافتن زمان ائمه این فتوا وارد بازار می‌شد، حقیقت این است که این فکر را، نیاز و شرایط زمان پدید آورده است، و بهترین مصداق برای این ضرب‌المثل است که گفته‌اند (نیاز اساس اختراع است).

مجتهد خمس و زکات اموال خود را نمی‌پردازد...!

هیچ امری شرعی یافت نمی‌شود که خداوند فقط امت را بدان مکلف کرده باشد، و پیامبر را بدان موظف نکرده باشد، بلکه عکس این قضیه درست است، زیرا خداوند چیزهایی را بر پیامبر واجب کرده، که بر امت واجب نیستند، مانند نماز شب، و همچنین زکات و جهاد و حج و روزه، که پیامبر دو روز یا سه روز بدون آن که افطار کند یا سحری بخورد روزه می‌گرفت، و امت از این کار نهی شده‌اند. و خداوند زکات را بر بندگان فرض کرده، و هیچ کسی را از آن معاف نکرده است حتی پیامبران † را:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ﴾ [الأنبياء: ۷۳]. «و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم». و در مورد همه مؤمنان که هیچ کسی از آن مستثنی نیست، نه علی و نه کسی از اهل بیت او می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ

«أَمَّنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ [المائدة: ۵۵].

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و خاضعانه زکات می‌دهند».

و پیامبر ﷺ نه تنها حقوقی مالی واجب بر خود را ادا می‌کرد، بلکه برای خود و خویشاوندانش اموال زکات را حرام کرده بود، بنابراین برای آنها گرفتن زکات حلال نبود، و اهل بیت او زکات می‌دادند و از مردم چیزی نمی‌گرفتند!

و اینک وضعیت را کاملاً برعکس می‌بینیم، زیرا مجتهدین همه انواع اموال از قبیل صدقه و زکات و نذر و خمس را می‌گیرند، و چیزهایی به نام حقوق شرعی و ... می‌گیرند.

و در مقابل، زکات اموالشان را نمی‌پردازند! و آیا مجتهد یا (سیدی) را دیده‌ای که زکات اموالش را بدهد؟! کجا ولی؟ این واقعیت تلخی است! آیا این رکن بزرگ اسلام از آنها رفع شده است، و آیا کسی از قانون الهی برتر است؟! خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ [فصلت: ۶-۷].

«وای بر مشرکان. همانها که زکات را نمی‌پردازند، و آخرت را منکرند».

و اگر گفته شود که خمس بر کسانی که از نسل اهل بیت هستند واجب نیست، آیا بر مجتهدان خواه عرب باشند یا عجم که اغلب هم عجم هستند چیست؟! آیا کسی از مجتهدین را دیده‌اید که خمس اموالش را بپردازد، و آن را در کنار خمسی بگذارد که از مردم می‌گیرد تا همه را در راههای آن خرج کند!؟

بلکه او با وجود این زکاتی که بر او واجب است را نمی‌پردازد!! بلکه بالاتر از این او زکات می‌گیرد که برای او حلال نیست، چون او ثروتمند است، و گاهی ادعا دارد که از اهل بیت است، و باز هم زکات می‌گیرد، با اینکه زکات برای اهل بیت حرام است، چگونه؟!!!!

به فراموشی سپردن زکات

خمس باعث شده تا به زکات اهمیتی داده نشود، بنابراین آن گونه که خمس ذکر می‌شود از زکات یادی نمی‌شود، و برای ادای زکات تلاش نمی‌گردد، و در همه جاهایی که مردم معتقد به وجوب خمس هستند، مردم احساس نمی‌کنند که زکات از واجبات است، و عموم مردم حتی احکام ساده زکات را نمی‌دانند، با اینکه خداوند کتاب خویش را آکنده از ذکر زکات نموده است، بر عکس خمس که در قرآن از آن ذکری به میان نیامده است!! شاید علت این است که مقدار زکات در مقابل خمس بسیار اندک و ناچیز است، و وقتی از صاحب مال، خمس خواسته شود چگونه می‌توان همزمان از او خواست که زکات مالش را پردازد؟!.

بنابراین مطالبه خمس و زکات بر دهنده و گیرنده سخت می‌آید. و مجتهد باید از این دو یکی را انتخاب کند، اگر یکی را بخواهد باید دیگری را فراموش کند، و تردیدی نیست که مجتهد خمس را انتخاب می‌کند، و زکات را به فراموشی می‌سپارد، و یا اصلاً از آن یادی نمی‌کند، اگر کسی خودش زکات بدهد چه بهتر و گرنه خمس کافی است، و از زکات هم بیشتر است!.

بنابراین مشاهده می‌کنیم که گاهی مجتهد به صراحت و با اطمینان خاطر می‌گوید که او مختار است که از خمس و زکات یکی را انتخاب کند، و کسی نیست که از او پرسد آیا او حق دارد که واجبات شرعی را معاف کند، با اینکه خداوند آن را فرض گردانده است؟! و آیا وقتی خداوند حکمی و دستوری بدهد، حکم خداوندی نیاز دارد که کسی به آن اضافه کند، و توضیح به آن بیافزاید با اینکه خدا در کتابش می‌گوید: ﴿وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ﴾ [الرعد: ۴۱]. «و خداوند حکومت می‌کند؛ و هیچ کس را یاری جلوگیری یارد احکام او نیست».

و آیا فقیه در مقابل دیگر منابع شرعی یک منبع می‌باشد؟!.

و اینگونه زکات فراموش شده و عموم مردم آن را نمی دانند و آن را نمی پردازند، بلکه اصلاً احساس نمی کنند که زکات واجب است، با اینکه خمس را می پردازند، در حالی که فکر می کنند کار خوبی انجام می دهند!!

مالیات خیالی

وقتی خمس را به زکات و صدقه و دیگر حقوق مالی که مسلمان موظف است پردازد اضافه کنیم، همه ربع دارایی او را در برمی گیرند! یعنی از میان همه ملت های جهان مسلمان تنها کسی است که ملزم به دادن یک چهارم دارایی اش به حکومت خود می باشد، تا مسئولیت خود را پیش پروردگارش انجام داده باشد!! و حتی اگر تنها خمس باشد، و خمس یعنی یک پنجم همه دارایی که نزدیک به یک چهارم دارایی است.

آیا فکر کرده ای که در چنین وضعیتی چقدر شهروند مسلمان از طرف چنین حکومت تحت ظلم و ستم قرار می گیرد؟
آیا ممکن است دولتی هر چند ستمگر چنین ستمی را در حق شهروندانش روا بدارد؟!.

آیا شهروندان هر دولتی که احساس آزادی و کرامت می نمایند حاضر می شوند تحت هر شرایطی چنین مالیات هنگفتی را پردازند؟ حتی در شرایط جنگ یا گرسنگی شدید و یا محاصره!

بنابراین در تاریخ هیچ پادشاهان، یا حاکم عادل و یا ستمگری وجود ندارد که چنین مالیاتی را بر ملت خودش تحمیل کرده باشد، به جز آنچه در تورات درباره پادشاه مصر در زمان قحط سالی دوارن یوسف عليه السلام آمده است که او در زمانی که ملت مصر به علت گرسنگی و فقر نیازمند بودند از محصولات کشاورزی خمس می گرفت، اما او بعد از آن که مردم و زمین هایشان را خرید و آنها برده و ملک او قرار گرفتند. خمس گرفتن را شروع کرد.

این وقتی است که فرض کنیم خمس به یک دولت و حکومت پرداخت شود، چنان که بعضی از علمای مذهب گفته‌اند که باید به حکومت داده شود، پس چگونه خواهد بود زمانی که این مالیات سهمگین به افراد معدودی پرداخت شود، نه به دولت یا مؤسسه‌ای عمومی.

آنگاه نتیجه چه خواهد بود؟! و این اموال را تا چه حدی می‌توانیم تصور کنیم؟! و چگونه خواهد بود که حاکم باید از این افراد معدود تعیین شود و آنها فرمانروایان جامعه اسلامی شوند! یعنی از این مالیات فقط حاکم و افراد خانواده بزرگ او استفاده خواهند کرد!!! خانواده‌ای که امروزه نقش فرمانروایی و حکومت را بدون آن که زمان حکومت را به دست گرفته باشد به بهترین وجه بازی می‌کند! آیا در جهان فرمانروایی هست که ملت خود را موظف کرده باشد که یک پنجم اموال و درآمدها و پس‌اندازهایشان را فقط به حاکم و خانواده‌اش بدهند؟! و آیا چنین چیزی در تاریخ اتفاق افتاده است!؟

و آیا اکنون حقیقت قضیه و ابعاد خطرناک آن را تصور کرده‌ای؟! و آیا ممکن است که چنین چیزی دستور و آیینی الهی باشد؟ امکان ندارد که هیچ فرمانروایی هر چند ستمگر و مستبد باشد و به توانایی‌ها و خواست‌های ملت خود بی‌اعتنا باشد چنین مالیاتی را بر ملت خود تحمیل کند.

آیا شما باور داری که پیامبر ﷺ این کار را می‌کرده است!؟

آیا او کاری را می‌کرده که فرعون آن را نکرده است!؟

و آیا معتقد هستی که این کار بر او و یا بر خلفا و اهل بیت او واجب بوده است!؟ به راستی که چنین مالیاتی سیمای درخشان این دین را مشوه می‌کند، و شایسته این دین بزرگ و پیامبر بزرگوارش نیست.

چرا بعضی هنوز هم خمس می دهند؟!

بسیاری از افراد متدین تا به امروز همواره خمس می پردازند، چرا!

پاسخ این است که یا به سبب جهالت و حسن نیت این کار را می کنند و گمان می برند که ائمه دستور داده اند که باید خمس داده شود، و یا فکر می کنند که نصوص شرعی پرداختن خمس را بر آنها واجب گردانده است، اما این افراد ساده هرگز روزی خودشان را مکلف نکرده اند تا خودشان به نصوص شرعی و دلایل مراجعه نمایند، و با عقل خود و به صورت مستقل و با فکر رها شده خود از بند ظلم ها، و به دور از فتاوی فقها و رساله های بدون دلیلشان حکم کند، به خصوص بیشتر دینداران فکر می کنند که تقلید از فقها در همه چیز واجب است، و باید تقلید کند و اگر از آنها تقلید نکند در آخرت مستحق عذاب خواهد بود! اینگونه آنها را فریب داده اند و اینگونه عقل آنها را بسته اند و با چشم بند چشمان آنها را بسته اند تا راه را نبینند!

و آنها بین معصومی که اشتباه نمی کنند و بین فقیهی که مرتکب اشتباه می شود فرقی نمی گذارند، و فقط در اسم آنها با هم فرق می کنند، پس اگر شما معتقد باشی که اعتراض بر فقیه جایز نیست و مخالفت با او جایز نمی باشد، تو او را معصوم قرار داده ای! و این باطل و نادرست است!.

و بعضی به سبب تعصب مذهبی چنین می کنند، گر چه اغلب با حس نیتی که مبنای آن ندانستن حقایق امور است، خمس را می پردازند، اما با وجود این احساس می کنند که این مالیات سنگین است از این رو بسیاری از زیر بار آن شانه خالی می کنند، و یا حيله می کنند و خودشان را قانع می کنند که آنها این واجب را می پردازند، با اینکه در حقیقت فقط مقدار اندکی از آن را می پردازند! و این قضیه با توضیح مطالب ذیل روشن می شود.

دشوار بودن پرداخت و مسخره‌هایی که انجام می‌شود.

خمس گیرندگان وقتی دیدند که پرداختن چنین مبلغ‌های هنگفتی بر مردم گران می‌آید و بسیار از زیر بار آن شانه خالی می‌کنند، در حقیقت چنین واکنشی طبیعی است و حق دارند از پرداختن آن طفره بروند، و این عیبی نیست بلکه این تعبیر فطرت سالم انسانی است، چون هیچ کس نمی‌خواهد اموالی را که با زحمت و ریختن عرق به دست آورده، خمس آن را به کسی بدهد که برای به دست آوردن آن هیچ تلاش نکرده است، و در راه به دست آوردن متحمل هیچ فکر و کوششی نشده، او هرگز به خاطر به سرقت رفتن آن و مجازات قانون و ... هراسی و ترسی نداشته است، و هیچ نقشی در به دست آوردن آن نداشته است!!؟

به حق که این بسیار دشوار و سخت است! خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَوَمَّنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ ﴿۳۶﴾ إِنَّ يَسْأَلْكُمْ هَا فَيَحْضِكُمْ تَبَخُلًا وَيُخْرِجْ أَصْغَانَكُمْ ﴿۳۷﴾ [محمد: ۳۶-۳۷]. «و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، پادشاهای شما را می‌دهد و اموال شما را نمی‌طلبد (یعنی: اگر ایمان بیاورید، شما را به این امر دستور نمی‌دهد که تمام اموال خود را در زکات و سایر امور خیریه به مصرف رسانید، بلکه شما را به مصرف کردن اندکی از اموالتان در این راه، دستور می‌دهد). چرا که هر گاه اموال شما را مطالبه کند (یعنی: اگر خداوند تمام اموال شما را از شما بگیرد) و به اصرار از شما طلب کند، بخل می‌ورزید؛ و کینه و خشم شما را آشکار می‌سازد (یعنی: در آن هنگام، دشمنی شما با اسلام آشکار می‌شود زیرا مال نزد انسان محبوب و دوست‌داشتنی است، لذا او آن را جز در آنچه که نزد او مال محبوب‌تر باشد، صرف نمی‌کند؛ و آن عقیده راستین است، پس امتناع شما از انفاق مال، ثابت می‌کند که شما اهل عقیده نیستید)».

خداوند بهتر می‌داند که بنده برای دادن اموالش قدرت محدودی دارد، چون سرشت انسان طوری است که مال و دارائی را دوست دارد، چنان که خداوند

می فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿۸﴾ [العادیات: ۸]. «و او (انسان) علاقهء شدید به مال دارد».

بنابراین باید در حدودی که انسان می تواند و مناسب است از او خواسته شود، و گرنه بخل می ورزد، و از دادن اموال امتناع می ورزند، و سخنان ناشایستی به زبان می آورد. اما قابل ملامت نیست زیرا او طبق مقتضای فطرت انسانی که خداوند او را بر آن آفرینده است واکنش نشان می دهد ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ [الروم: ۳۰]. «دگرگونی در آفرینش الهی نیست».

بنابراین خداوند بنده را به اندازه توانش مکلف کرده است، بلکه خیلی کمتر از توانش او را مکلف کرده است، و او را به پرداختن زکات موظف کرده، که فقط بر کسی واجب است که دارای مالی باشد، که از نیاز و خانه و سواری اش اضافه باشد، و قیمت آن برابر با بیست مثقال طلا باشد، و یک سال کامل بر آن گذشته باشد، و از این مقدار (۲/۵٪) به عنوان زکات پرداخت می شود، که مقدار بسیار ناچیزی است که انسان آن را باید بپردازد، و بلکه اگر فقیری به پرداختن این مقدار مکلف شود در دادن آن دچار مشکل نخواهد شد!

بنابراین در مقابل، بسیاری از دادن خمس امتناع ورزیده و آن را به فراموشی سپرده اند، و یا در ادای آن حيله به کار گرفته اند!

وقتی استفاده کنندگان از خمس با چنین مشکلی مواجه شدند، و در اجرای تنوری خمس عملاً با دشواری مواجه گردیدند، قضیه را سبک تر کردند تا کاملاً آن را از دست ندهند، زیرا آنچه همه آن را نمی توان دریافت، بعضی از آن، یا بیشتر آن که دست یافتنی است را نباید رها کرد، و طبق ضرب المثل اگر می خواهی که از تو اطاعت شود، دستوری بده که در حد توانایی باشد.

و اینک بعضی از حالات خنده داری که ما مشاهده کرده ایم را ارائه می دهیم. اگر کسی باید صد هزار دینار خمس بدهد پیش مجتهد یا سید می آید و می گوید: بر من

صد هزار واجب است ولی من نیازمند هستم و فقط بیست هزار درهم دارم، مجتهد به او می گوید اشکال ندارد همان بیست هزار را بده و می گوید بیست سپس آن را به او به عنوان هبه باز می گرداند، و دوباره مبلغ را از او می گیرد و می گوید چهل ... و اینگونه مبلغ بین هر دو تا چند بار رد و بدل می شود تا اینکه به صد هزار می رسد! می بینی؟!.

و بعضی از خمس گیرندگان با همدیگر رقابت می کنند و بیشتر مبلغ را کم می کنند... تا جایی که معمولاً افراد می گویند من خمس خود را به فلانی می دهم چون او از سید فلانی یا شیخ فلانی کمتر می گیرد و بیشتر آن را کم می کند.

و بعضی در تمام زندگی خود یکبار خمس می دهند به خصوص آنان که خیلی ثروتمند هستند، زیرا فقها بعد از آن که او را بین دادن زکات و خمس مختار می گذارند زکات را که تمام عمر و هر سال از او گرفته می شود، از او ساقط می کنند، و می گویند در عوض فقط یک بار خمس بده، چون آنها خیلی برای او ساده گرفته اند خمس را قبول می کنند. و تردیدی نیست که کسی که خمس را تحویل می گیرد نیز سود می برد، چون دادن پول به صورت نقدی بهتر است از آن که به صورت اقساط پرداخت می شود، و اینگونه مسلمان را بر آن می دارند تا یکی از ارکان بزرگ دین را به گمان اینکه خمس او را روز قیامت نجات می دهد ترک کند، و اینگونه با شریعت خداوندی بازی می شود. خداوند به چیزی دیگر دستور می دهد، و مفتی از طرف خودش به چیزی دیگر که مخالف با فرمان الهی است دستور می دهد، و فرمان الهی را لغو می کند، و خودش را خدای دیگر قرار می دهد چنان که خداوند متعال می فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱]. «آیا معبودانی دارند که بی اذن خداوند آیینی برای آنها ساخته اند».

و می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة:

۳۱]. «(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند».

یعنی در امر و نهی و تشریح در مقابل شریعت خدا، و منظور از همه اینها جمع آوری مال و ثروت است، چنان که خداوند بعد از آیه گذشته می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۴]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بسیاری از دانشمندان (اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را بباطل می‌خورند، و (آنان را) از راه خدا باز می‌دارند».

فصل چهارم: پیروی از متشابه

بعد از همه آنچه به یاری خداوند ارائه دادیم کاملاً روشن می‌شود که، واجب بودن پرداختن خمس درآمدها از یک طرف و دادن این خمس به فقیه از طرفی دیگر در شریعت دلیلی ندارد، و جز متشابه مستندی ندارد! فقط در یک نص قرآنی کلمه خمس ذکر شده است! اما موضوع و معنی و محتوای آن چیزی دیگر است که ربطی به این خمس ندارد، و منظور از آن خمس غنائمی است که از جنگجویان کفار در میدان کارزار گرفته می‌شود. و بعد از این قضیه چه ربطی به این آیه دارد، فقیهی که هیچگاه ذکر نشده و نه به آن اشاره‌ای شده؟! اگر کلمه خمس در قرآن ذکر شده کلمه فقیه به هیچ عنوان ذکر نشده است.

دو قضیه جدا از هم

شایسته است در اینجا اشاره کنیم که موضوع خمس درآمدها به صورت فعلی آن از دو قضیه ترکیب یافته است:

اول اینکه: خمس درآمدها واجب است.

دوم اینکه: این خمس باید به فقیه داده شود، و اینها دو قضیه جدا از هم هستند که هر یکی به دلیل جداگانه‌ای نیاز دارد، پس درست نیست که در هم آمیخته شوند، و برای هر دو یک دلیل ارائه گردد، یکی از این دو قضیه به صورت لفظی در قرآن ذکر شده، و دیگری به هیچ وجه ذکر نشده است!!

ربط لفظی خالص!

ادعای اینکه خمس درآمدها واجب است، چون در آیه آمده درست مثل این است که اسم کسی ابراهیم باشد، و او از این آیه استدلال کند: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾ [مریم: ۴۱]. «در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو، و پیامبر (خدا) بود».

و بگوید من پیامبر هستم، چون اسم من ابراهیم است، و در قرآن هم آمده که ابراهیم پیامبر است!!

درست است که ابراهیم در آیه ذکر شد ولی منظور کدام ابراهیم است؟! و درست است که در آیه سوره انفال کلمه خمس ذکر شده، ولی کدام خمس منظور و مورد نظر است؟! استدلال از آیه بر جوب خمس درآمدها درست در قاعده متشابهات قرآنی داخل است، بشنوید که خداوند در این باره چه می‌گوید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ﴾ [آل عمران: ۷]. «او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» (صریح و روشن) است؛ که اساس این کتاب می‌باشد؛ (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می‌گردد) و قسمتی از آن، «متشابه» است (آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود؛ ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می‌گردد) اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند».

خداوند متعال پیروی از متشابه و استدلال از آن را از کارهای منحرفان و هواپرستان قرار داده است و فرموده که آنها برای ایجاد فتنه چنین می‌کنند یعنی می‌خواهند با تردیدافکنی و به هم آمیختن مومنان در مورد دینشان دچار فتنه کنند، و

نیز پیروان جاهل خود را گرفتار فتنه سازند، و تاویلات باطلی که طبق میل خودشان و تحریفی که می‌کنند گمان می‌برند که مقصود از آن همین است، و اهل بدعت و هواپرستان و ملحدان در هر زمانی اینگونه هستند^۱.

خلاصه بحث

اینها مهم‌ترین حقایقی است که در طی این پژوهش بدان رسیده‌ام:

نخست اینکه آیه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ تفسیر این آیه به درآمدها و دادن آن به فقها هیچ دلیلی ندارد.

۱- در قرآن هیچ دلیلی نیست که باید خمس درآمدها پرداخت شود، و موضوع آیه غنائمی است که در جنگ از کفار گرفته می‌شود، نه آنچه مسلمانانی که با کسی جنگ ندارند به دست می‌آورند.

۲- در سنت نبوی هیچ دلیلی برای وجوب خمس در اموال مردم نیست، چون نه پیامبر ﷺ چنین چیزی را گفته، و نه خودش انجام داده، و نه در حضور او و زمان او چنین کاری انجام شده است.

۳- خلفای راشدین و امام علی هیچگاه چنین نکرده‌اند.

۴- در هیچ منبع و مرجع معتمدی مانند کافی کلینی، یا من لا یحضره الفقیه قمی، یا استبصار طوسی و غیره از ائمه روایتی نقل نشده که بگوید خمس در اموال مسلمین واجب است.

۵- هیچ کسی از فقها معتبر متقدمین مانند شیخ مفید، و شیخ طوسی، و سید مرتضی علم الهدی و غیره چنین فتوایی نداده‌اند.

۶- از نظر لغت خمس هیچ تعلقی به درآمدها و اموال مردم ندارد.

۷- و هیچ دلیل شرعی برای آن نیست.

دوم اینکه نصوص زیادی از ائمه نقل شده که تصریح می‌کند که:

- ۱- دادن خمس به خود امام معصوم مستحب است، نه واجب.
- ۲- صاحب خمس می‌تواند در آن تصرف کند و نیازی نیست که در این مورد به امام مراجعه کند، و مراجعه کردن به امام مستحب است، و صاحب خمس به آن ملزم نیست.
- ۳- بعضی از این نصوص تصریح می‌کند که ائمه پیروان خود را مطلقاً از دادن خمس معاف کرده‌اند.
- ۴- و بعضی از نصوص وارده از ائمه می‌گوید که تا وقتی که مهدی ظهور می‌کند پیروانشان از دادن خمس معاف هستند.
- ۵- هیچ نص و روایتی وجود ندارد که فقها را وارد موضوع خمس کند.

سوم اینکه: دادن خمس به فقیه فقط فتوای بعضی از فقهای متأخرین است، نه متقدمین و این فتوا دارای ویژگی‌های ذیل می‌باشد:

- ۱- مورد اختلاف است و بر آن اجماع نشده است.
- ۲- مستند به هیچ روایتی از ائمه معصوم یا قرآن کریم و یا سنت نبوی نیست.
- ۳- اقوال فقهایی که خمس را واجب گردانده‌اند مختلف و حیرت‌آور و متناقض است، و قول هر فقیهی با فقیه دیگر متضاد است، و در هر زمانی با زمان دیگر فرق می‌کند.
- ۴- و مهم‌تر اینکه اقوال فقهاء با اقوال ذکر شده از ائمه کاملاً متضاد است!.
- ۵- امکان ندارد تئوری خمس کاملاً اجرا و عملی شود، و این بهترین مثال تناقض است (نظریه و اجراء).

اینها مهم‌ترین حقایق و نتایجی بود که بدان دست یافته‌ام، و آن را پیش روی آن برادران و هم‌کیشان خودم می‌گذارم، که حق را دوست دارند، و به دنبال حقیقت هستند، و با زیور انصاف آراسته می‌باشند، آنان که همواره از دیر باز با حسن نیت و

به قصد دریافتن ثواب و پاداش اخروی خود را با دادن خمس در مشکل می انداخته اند، از این رو برای آن که مسئولیت دینی خود را انجام دهم، و پژوهش علمی منصفانه و بیطرفانه ارائه دهم، و با این کار به برادران خود احسان کرده باشم، و عقل های روشن و آزاد از یوغ تقلید کورکورانه را به تفکر وادارم، و راه را به آنها نشان دهم، و برای آن از حق و دلیل واضح و قاطع پیروی کرده باشم، و توده های عاقل و آزاد جامعه را آگاه کنم، این پژوهش را به خوانندگان محترم تقدیم می دارم.

پروردگارا این تلاش ما بود، و توکل ما بر تو است، و تو فریادرس ما هستی، و از تو یاری می جوئیم.

و لا حول و لا قوة إلا بالله.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله و صحبه أجمعین.